

کارگر سوسیالیست

اکتبر ۱۹۹۹ - مهر ۱۳۷۸

نشریه اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سال نهم، دوره دوم

«عمامه خاتمی در خطر افتاده است»!

با نزدیک شدن انتخابات دوره ششم مجلس (بهمن ۱۳۷۸)، اختلاف‌های درونی هیئت حاکم تشدید شده‌اند.

باند «راست» که موقعیت خود را، به ویژه پس از حرکت‌های اخیر دانشجویی، در خطر دیده، حملات لفظی شدیداللحنی علیه شخص خاتمی سازمان داده است. اخیراً «شیخ خزعلی» در حوزه علمیه قم خطاب به رئیس جمهور گفته است که «چرا به فکر عمامه‌ات نیستی؟» و متذکر شده است که چنانچه روش فعلی وی ادامه یابد مقام خود را از دست خواهد داد. روزنامه «خراسان» نیز به خاتمی هشدار داده است که اگر مواظب نباشد، او هم به سرنوشت بنی صدر دچار شده و با «گریم» مجبور به ترک خاک ایران خواهد شد!

از سوی دیگر طرفداران خاتمی در روزنامه «خرداد» انگیزه اصلی «قتل‌های زنجیره‌ای» از سوی باند راست را «ساقط» کردن خاتمی از مصدر قدرت ارزیابی کرده است.

در این امر تردیدی نیست که این تضادها و اختلاف‌ها شدیدتر نیز خواهند گشت. زیرا که به احتمال قوی (اگر روال انتخابات سال پیش تکرار گردند) در انتخابات بعدی جناح «راست» موقعیت غالب خود را در مجلس از دست خواهد داد.

اما در عین حال همین باندها که امروز به جان هم افتاده، در مقابل جنبش‌های توده‌ای

جوانان، کارگران و مردم زحمتکش، کلیه اختلاف‌های خود را به کنار خواهند گذاشت. قیام اخیر دانشجویان این نکته را به اثبات رساند.

گرایش‌ها و افراد در درون اپوزیسیون که با طرح شعار «جامعه مدنی» سراسیمه به سوی خاتمی روانه شده؛ و طرفداران جامعه مدنی (چه در درون هیئت حاکم و چه در اپوزیسیون)، که بر این اعتقاد استوار بودند که تحولات دو سال اخیر ایران پس از ریاست جمهوری خاتمی، نقطه عطفی در بیست سال پیش بوده و گشایش‌های دموکراتیک در افق سیاسی نمایان شده‌اند و غیره، باید حملات متحد خاتمی/خامنه‌ای به دانشجویان را توضیح دهند. حامیان خاتمی که مصرانه هرگونه بدیل سیاسی را مردود اعلام کرده و مخالفان خاتمی را به فرقه‌گرایی متهم ساخته‌اند، اکنون باید بدیل «غیر فرقه‌گرایانه» خود را ارائه دهند.

اما این تنها اپوزیسیون راست و میانه (و البته برخی از گرایش‌های چپ) نیستند که از در مصالحه با باند خاتمی در آمده‌اند. در وضعیت کنونی تمایلات اصلاح‌گرایانه نیز در درون جنبش کارگری پدیدار می‌گردد. خاتمی/خامنه‌ای با تشکیل نهادهای کارگری قصد تحمیل بیشتر توده‌های کارگر داشته و مایل به مسدود کردن راه آنها از مسیر اصلی مبارزات ضد سرمایه‌داری هستند.

بقیه در صفحه ۲

• طرح تعدیل نیروی

انسانی صفحه ۳

• تجربه شوراهای کارگری در

قیام بهمن ۵۷ صفحه ۴

• رفرم یا انقلاب صفحه ۵

• «دنیای نوین»

یا چاه دیگر صفحه ۷

• نژادپرستی در روسیه

صفحه ۱۰

• وقایع تی‌مور شرقی

صفحه ۱۱

• تزهایی در باره

ریشه ستم بر زنان (۳)

صفحه ۱۲

• پیکار با بی فرهنگی

صفحه ۱۴

• خرده بورژوا را بشناسید

صفحه ۱۵

• منشور «کمیتة دفاع از

مبارزات مردم ایران» - لندن

صفحه ۱۵

• نامه به رهبران چپ

پارلمان اروپایی

صفحه ۱۶

«عامامه خاتمی در خطر افتاده است»!

بقیه از صفحه ۱

البته پیشروی کارگری از این انگیزه‌ها آگاه بوده و در دام چنین دسیسه‌هایی نخواهد افتاد. اما کارگران عادی که زیر فشار طاقت فراسا قرار گرفته، بسادگی می‌توانند به این دسیسه‌ها موقتاً (تا پی بردن به ماهیت واقعی آنها) تن دهند. «رهبران» رفرمیست کارگری نیز این تمایلات را تشدید می‌کنند.

اکنون مبارزه پیشروی کارگری علیه نظام سرمایه‌داری و کلیه جناح‌های آن، جدا از مبارزه علیه عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری نیست.

هیئت مسئولان

۵ مهر ۱۳۷۸

«طرح تعدیل نیروی انسانی»

بقیه از صفحه ۳

اول، بالا بردن سرعت دستگاهها: مدیریت ارتجاعی کارخانجات با بالا بردن عمدی سرعت ماشین‌آلات، بدون در نظر گرفتن کم‌ترین مقررات ایمنی سعی دارند بیشترین بازده (راندمان) را از مراکز تولیدی بدست آورد. دستگاه‌ها که عموماً به قول خود کارگران به قرن «یزید» برمی‌گردد، بعلت قدیمی بودن باعث بوجود آمدن تلفات، جراحات جبران‌ناپذیر برای کارگران می‌شوند. به طور نمونه بنا به اعتراف خود «روزنامه کار و کارگر» در عرض کمتر از ۴ ماه بالغ بر ۳۰۰۰ انگشت قطع شده و یا بنا به گزارش سازمان تامین اجتماعی در عرض یکسال ۲۹۰۰ حادثه در محیط کار رخ داده است.

دوم، افزایش ساعت کار: بعد از اجرای طرح تعدیل نیروی انسانی، مدیریت کارخانجات و مراکز صنعتی برای اینکه بتواند تولید را در کمیت سابق نگاه دارد، ساعت کار کارگران را افزایش داد. این ساعت کار از مرز ۴۴ ساعت گذشت.

از جمله اعمال کارگرسستیز دیگر مدیریت جهت افزایش ساعت کار، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

حذف تعطیلی روزهای پنج‌شنبه و تقلیل دو روز تعطیلی به یک روز، اضافه کاری اجباری. سوم، کنتراستی کردن کارها: راه دیگری که مدیران مراکز صنعتی برای بالا بردن سطح تولید در پیش گرفته‌اند، کنتراستی کردن کارهاست، این به این معناست که: اولاً، کارگر را مجبور می‌کنند که تولید روزانه را به سطح دلخواه مدیریت برساند. ثانیاً، پرداخت بخشی از حقوق کارگر و پاداش را منوط به تولید بیشتر وی می‌نماید. در مواردی نیز کارفرما، کار روزمزدی را به کارمزدی تغییر

داده تا کارگر زمان و تولید را بیشتر و مهم‌تر از هر چیز دیگر قلمداد کند.

اما این طرح یعنی کنتراستی کردن کارها چه مزایای برای کارفرما در بر دارد:

اولاً، با این طرح کارگر به یک مهره آزاد برای آنها تبدیل می‌شود، یعنی زمانی که آنها به او احتیاج دارند از او استفاده کرده و در صورت عدم احتیاج، کاری با او ندارند. این مساله سبب می‌شود، مساله دست و پنجه نرم کردن با کارگر را از محیط کار خود دور کنند. ثانیاً، آنها می‌توانند کارگران را از بسیاری از حقوق و مزایای که در داخل کارخانه می‌تواند از آن بهره‌مند شوند، محروم کنند. ثالثاً، این طرح کارگران را به موجودات سیالی تبدیل می‌کند. به طوری که تعدادی از کارگران (اکثراً زنان)، کار کارخانه را در محیط خانه خود انجام داده و با این ترتیب کارفرما با صرفه‌جویی در محیط کار بدون محدودیت زمانی-مکانی بیشترین استفاده را از کارگر می‌برد.

چهارم، استخدام کارگر قراردادی و حذف نیروی کار ثابت رسمی: کارگران قراردادی در اکثر قریب به اتفاق کارخانجات مشغول کارند. آنان در بعضی از موارد ۱۰ سال نیز سابقه کار دارند، ولی همچنان قراردادی باقی می‌مانند. این قراردادها معمولاً بصورت قراردادهای ۸۹ روزه بسته می‌شود. این طرح مزایای بسیاری برای کارفرما داراست:

اولاً، دست کارفرما را برای اخراج و عدم تمدید قرارداد کارگر باز می‌گذارد. ثانیاً، کارگر از مزایای کارگری برخوردار نخواهد بود. ثالثاً، باعث رقابت کاذب بین کارگران می‌شود.

پنجم، وضع قوانین و مقررات تنبیه‌ای: در پی اجرا قانون تعدیل، قوانین مربوط به افزایش جریمه برای دیر کردن و غیبت کارگران در محیط کار به شکل سرسام‌آور افزایش یافته تا به اصطلاح انضباط بیشتری در محیط کار ایجاد شود. در مواردی کارفرما با به رخ کشیدن ماده ۲۷ قانون کار به کارگر می‌گوید: اگر از قیافت خوشم نیاید، تو را اخراج خواهم کرد. ● بسیار متشکرم.



«طرح تعدیل نیروی انسانی»

طرحی از سیستم دیوسیرت اسلامی

آوردی، کاهش مزایا رفاهی و افزایش جریمه نمودند. آنها سعی دارند که با توسل به این سیاستها کارگرسبیز، ریزش پرسنل کارگری محیط کار را افزایش دهند.

یکی دیگر از کارهای که مدیریت کارخانه برای اجرا سیاست تعدیل انسانی استفاده می‌کند، این است که وانمود کند که کارخانه سود نمی‌دهد، بازدهی لازم را نداشته و مدتی دیگر درش بسته خواهد شد. ایجاد این ذهنیت باعث می‌شود که کارگر ساده‌ای که امنیت شغلی خود را در خطر می‌بیند سریعاً برای اینکه چیزی دستش را بگیرد خود را بازخیرد کرده تا شاید از آن طریق، پولی گیرش آید. اما کارگران قدیمی‌تر که سرد و گرم دنیا استثمار کارگران را در روزهای ستم‌شاهی و خمینی دیده‌اند می‌دانند که کارخانه یا مجتمع صنعتی به این زودبها بسته نشده و حتی با ترک آنان نیز به تولید خود در هر پایه ادامه خواهد داد. آنانی که با تجربه غنی‌تر از مقطع انقلاب هنوز در محیط کارخانه حضور دارند، یا از خانواده‌های کارگری می‌آیند کاملاً به قدرت شوراهای کارگری که در مقطع قیام ۵۷ در محیطهای کار شکل گرفت واقف‌اند.

● آنطور که در صحبت‌های خود روی آن تأکید دارید فشار و استثمار مضاعف روی کارگر است که این فشار از طریق مدیریت و صاحب کار به روی کارگر اعمال می‌شود. اگر برایتان مقدور است، کمی درباره‌ی این استثمار و اشکال گوناگون آن برای ما صحبت کنید؟

■ در طی چند سال گذشته، کارفرمایان و صاحبان مراکز تولیدی با استفاده از اهرامهای مختلف برای اجرا طرح تعدیل اقتصادی که عموماً با استثمار مضاعف کارگران همراه بوده است وارد صحنه شده‌اند، من سعی می‌کنم به مهم‌ترین آنها اشاره کنم:

بقیه در صفحه ۲



در پی قانون جدید کار مبنی بر خارج‌سازی کارگاههای ۳ نفره (یا کمتر) از پوشش بیمه‌های اجتماعی، مصاحبه‌ی داشتیم با احمد جهان آزاد، یکی از رفقای «اتحادیه‌ی سوسیالیستهای انقلابی ایران»، درباره‌ی طرحهای کارگرسبیز تعدیل نیروی انسانی جمهوری اسلامی که در ۱۰ سال گذشته به اجرا گذاشته شده است.

● اگر بابت امکان دارد، کمی خوانندگان ما را درباره‌ی «طرح تعدیل نیروی انسانی» که در «محیط کار» به اجرا گذاشته شده است، آگاه کنید؟

■ این طرح کارگرسبیز نظام اسلامی درست بعد از سیاست سیاه «تعدیل اقتصادی» یعنی از سال ۱۳۶۸ به اجرا در آمد. اما هدف و انگیزه اصلی این طرح کاهش - کلمه‌ی بهتر «اخراج» - نیروی مازاد عنوان گردید. نیروی مازاد باید سریعاً در پروسه این طرح، کاهش پیدا کرده تا مجتمع صنعتی با این خانه‌تکانی و با کاهش درآمدهای اضافی سریعاً خود را در طرح تولید انبوه جابباندازد.

در گیرودار تعدیل نیروی انسانی ما شاهد تعدیل نیرو کارگری در کارخانجات به طرق مختلف از جمله:

بازخیرید، اخراج مستقیم، عدم تمدید قرارداد کارگران قراردادی، پیشنهاد فروش محصولات کارخانه به جای پرداخت مبلغ بازخریدی و یا بازنشستگی زودرس هستیم.

کارگران اما با مقاومت و پایداری در مقابل این قوانین اجباری مقابله کردند. آنان که شاهد بیکاری دوستان و رفقای خود در سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و پیامدهای تلخ این بیکاری‌ها بودند، مبارزه خود در این مقطع را به اشکال متشکل‌تری سازمان دادند. از این اشکال سازمان‌یافته‌ی مبارزاتی می‌توان به: تحصن، اعتصاب و تظاهرات در محیطهای کار اشاره کرد. هریک از کارگران به واقع دریافته‌اند اگر

امروز مدیریت کارخانه‌ای یک مرکز تولیدی رژیم، یکی از همقطاران آنها را اخراج کرد؛ بروبرگرد ندارد روزی به سراغ آنها نیز خواهد آمد. این شتری است که در خانه‌ی تمامی آنها خواهد نشست. لذا کارگران قدم در ره مبارزه و ایستادگی در مقابل این جریان ارتجاعی ضد کارگری گذاشتند.

برخی کارخانجات نظیر کارخانجات ماشین سازی (ایران ناسیونال) مبلغ بازخریدی را افزایش داده و به حسب سابقه و تخصص به حدود ۱ تا ۱٫۵ میلیون تومان رساندند. عده‌ی دیگر از صاحبان مراکز تولید اما برای راحتی از شر کارگران و پیدا کردن بهانه برای اخراج آنان دست به سخت‌گیری، ایجاد مقررات «من در

تجربه تشکیل شوراهای کارگری در مقطع قیام ۵۷

(کارخانجات کبریت سازی)

شوراها را به رسمیت بشناسد. مرد جوان می گوید: ما منتظر قانون کار هستیم، اگر موافق میل ما نباشد، هرگز آنرا نخواهیم پذیرفت، دولت باید این را بداند. اکنون خواست ما این است که کارخانه ها را ملی کنند و کارخانه هایی را که بسته شده است به کارگران بیکار بسپارند تا آنها بکار بپردازند. ما احتیاج به سرمایه دار نداریم و خودمان قادر به اداره صحیح کارخانه ها هستیم.

چماق و شورا

یکی از بزرگترین موفقیت های شورای هماهنگی سه کارخانه شرکت فعال در مراسم برگزاری روز کارگر بود. ما توانستیم در پی تلاش پیگیر به همراه ۲۱ کارخانه دیگر در زیر پرچم واحدی گرد بیاییم. ما برای این کار برنامه دقیقی طرح کردیم و از مراکز شرعی و قانونی اجازه گرفتیم. قرار بود که راه پیمایی از باغ گلستان شروع شده و در باغشاه طی مراسمی که عبارت از سخنرانی و برنامه های هنری بود، به پایان برسد. اما در روز تظاهرات در نیمه راه بدخواهان طبقه کارگر تحت پوشش اسلام به ما حمله کردند و مانع ادامه راه ما شدند. آنها شعار می دادند: مسلمانان دانشگاه، کمونیستها باغشمال. صفوف منظم کارگران را برهم زدند. عده ای چماقदार به باغشمال فرستادند و کسانی را که در آنجا بودند کتک زدند. آنها حتی از حمله به زنان کارگر نیز خودداری نکردند، شعارها و آیه هایی را که بر در و دیوار نصب کرده بودند پاره کردند، فحش دادند رجز خواندند و نفرت کارگران را خریدند. ما سعی کردیم برخوردی پیش نیاید. با انضباط کارگری از دعوا و کتک کاری جلوگیری کردیم و کارگران جوان که می خواستند تلافی کنند، آرام کردیم. ما معتقدیم که حق با زحمتکش است و بالاخره پیروز خواهیم شد.

ما اکنون می خواهیم در سراسر استان کارگران را متحد کنیم و شکل شورایی را بسط دهیم. ما از خواستهای کارگران بیکار پشتیبانی می کنیم و از دولت می خواهیم که از طبقه زحمتکش پشتیبانی کند، نه از یک مشت سرمایه دار گردن کلفت.

هنگامی که خدا حافظی می کنم و از در بیرون می روم سر پله ها کارگری حدود ۵۰ عدد شکواییه به من می دهد و می گوید این ها را کارگران نوشته اند و دردهایشان را توضیح داده اند. از پله ها پایین می آیم باد گرد و خاک را به هوا می پراکند، و ابرهای سیاهی تمام آسمان را پوشانیده است. ■ تهران مصور ۵۸

رساندیم. می گویم ولی دولت شوراها را به رسمیت نمی شناسد. مردی که در سمت چپ من نشسته است می گوید: بله و ما کارگران نمی دایم چرا! در طول انقلاب این ما بودیم که به میدان رفتیم، گلوله خوردیم، شکنجه دیدیم، زندان رفتیم، گرسنگی کشیدیم. صاحبان کارخانه ها از پول خون ما کاخ درست کرده اند و ما هنوز که هنوز است شرمندگی زن و بچه هایمان هستیم. آنوقت بعد از انقلاب دولت به ما می گوید که صاحب کارخانه باید برگردد و هیچ دلیلی نمی آورد. اگر مساله مدیریت است بخدا وضع کارخانه بعد از تشکیل شورا بهتر شده است و میزان تولید بالا رفته است. ما نمی دانیم چرا یک نفر به اسم صاحب کارخانه باید بیاید و مثل زالو خون ما را بمکد و دولت هم از او پشتیبانی کند.

می پرسم از وقتی شورا تشکیل شده است چه کارهایی توانسته است انجام دهد؟

مرد جوان می گوید: هدف اصلی ما فعلا لبیک گفتن به دعوت دولت است ما می خواهیم تولید کنیم تا کار مملکت باز نماند. بعد از آنکه صاحبان این کارخانه توطئه کردند و سفارشها را لغو کردند، ما به وزارت کار رفتیم و خواستار ادامه کار شدیم و توانستیم توطئه آنها را فاش و خنثی کنیم. اکنون ما سفارش و خروج کالا از کارخانه را تحت کنترل داریم و توانسته ایم اندکی به وضع مالی کارگرا سر و سامان بدهیم. البته وزرات کار هنوز اجازه افزایش دستمزد را نداده است و ما نیز به میزان دستمزدها نیفزوده ایم، بلکه توانسته ایم با تغییر قرارداد بهره وری از ۳۵ تومان برای ۵۵۰ جعبه را ۱۴۵۰ تومان، منفعتی به کارگرا برسانیم.

شما فقط با مقایسه این دو عدد می توانید به مقدار اجحاف و استثمار که در این کارخانه می شد پی ببرید. با این کار به طور متوسط توانستیم به حقوق هر فرد ۲۵ تومان در روز اضافه کنیم. یکی دیگر از کارهایمان از بین بردن شرایط وحشیانه و غیر انسانی کار بود.

مردی که در سمت چپ من نشسته است، حرف او را می قاید و می گوید در کارخانه فیبر سازی ممتاز چون کارگران باید اسید سولفوریک و در مقابل رادیواکتیو کار کنند به لباسهای مخصوص احتیاج دارند و مراقبتهای ویژه ای باید از آنها به عمل بیاید، اما این کارها نشد و بسیاری از کارگران به خاطر سودجویی سرمایه دار مردند.

می پرسم از دولت چه می خواهید؟ یکی بعد از دیگری می گوید: کارخانه ها را ملی کند، و

در روزهای انقلاب چون کارگران مبارز به سرعت، دیگران را تبلیغ کرده به خیابان می کشیدند، صاحب کارخانه دستور داد که وسط کارخانه را دیوار بکشند و قسمت کبریت چوبی را از قسمت کبریت مقوایی جدا کنند. فردای روزی که اعتصابات تمام شد ما به کارخانه بازگشتیم و دیوار را خراب کردیم. صاحب کارخانه که در جاهای دیگر هم گند و کثافت بالا آورده بود فراری شد. در نتیجه شورا خودبخود تشکیل شد. کارگران در کمال آزادی رای دادند و با انتخاب یازده نفر برای شورای فعلی نمایندگان خود فروخته سابق را معزول کردند. ما ابتدا کارگرانی را که در طول انقلاب به خاطر فعالیتهای انقلابی اخراج شده بودند بکار باز گرداندیم.

کارگر جوانی که بغل دست سیمکش نشسته است، عینکش را جابجا می کند و ادامه می دهد: ما دعوت دولت را پذیرفتیم و تولید را آغاز کردیم و از همان موقع موش دوانیهای صاحب کارخانه شروع شد. آنها سفارش مواد اولیه از خارج را لغو کردند و خواستند جلوی فروش را بگیرند، می دانید این کارخانه مقروض است: همه چیز را تسویه یا با اعتبار خریده اند. انقلاب آنها را بدجوری ترسانده بود. لبخندی می زند و می گوید اما دولت عوض اینکه از خواستهای ما پشتیبانی کند به آنها پول قرض می دهد و طوری وانمود می کند که صاحب کارخانه مستضعف ترین آدم ایران است.

یک نفر دیگر که روبروی من نشسته است می گوید صاحب این کارخانه فامیل نزدیک شفقت جلاد مشهور بود و بارها مامورین حکومت نظامی را به کارخانه ریخت و ما را کتک زد. کارگر جوان دوباره رشته صحبت را بدست می گیرد و می گوید: به جز ما دو کارخانه کبریت سازی دیگر بنامهای تبریز و ممتاز در اینجا فعالیت دارند. به ما خبر دادند که صاحبان سه کارخانه در تهران اجتماع کرده و می خواهند جمعا جلوی ادامه کار را بگیرند. ما هم به این نتیجه رسیدیم حالا که آنها متحد شده اند بهتر است ما هم متحد شویم. وقتی با ممتاز تماس گرفتیم فهمیدیم که آنها هم شورای خودشان را تشکیل داده اند، اما کارگران کارخانه تبریز هنوز دست بکار نشده بودند. شکل شورایشان را به آنها یاد دادیم و بعد از آنکه آنها شورایشان را تشکیل دادند شورای هماهنگی سه کارخانه بوجود آمد. ما صورت جلسه تهیه کردیم و حتی آنرا به امضای آیت الله محمد قاضی در کمیته مرکزی انقلاب امام خمینی تبریز به مهر و امضا

کدام جاده : جاده رفورم یا جاده انقلاب

به نظر کارل مارکس و فردریش انگلس ایجاد یک جامعه سوسیالیستی مستلزم برچیدن نظم کهن و بیرون کشیدن مالکیت از چنگ طبقه حاکم بود

بیش از سه دهه قبل، بحث مارکس و انگلس بر این مبنی بود که تنها از طریق یک انقلاب کارگری میتوان به یک جامعه سوسیالیستی دست یافت. برای آنان بحران انقلاب بطور غیر قابل اجتنابی از درون تضادهای بین طبقات در جامعه سرمایه داری بیرون میآمد. سرمایه داری امکان و لزوم انقلاب را خود بوجود میآورد. با وجود آوردن "پرولتاریا" در واقع قبر خود را با دست خود میکند.

مارکس و انگلس یک جاده پارلمانتاری صلحجویانه را از روی یک خصلت شیطانی و خونخوار صفت نبود که رد میکردند، بلکه به این خاطر بود که آنها تشخیص میدادند که در تاریخ هرگز سابقه نداشته که طبقه حاکمی قدرت و ثروت خود را بدون هیچگونه مبارزه ای تحویل طبقه دیگر داده باشد. سرمایه داری مدرن خود با یک سری انقلابات خونین بر نظام کهن فئودالی چیره گردید (خاصه در فرانسه و انگلستان).

اما بهر حال در جنبش کارگری، سنتی ژرف و نیرومند وجود دارد که اغلب مدعی اهداف سوسیالیزم بوده، ولی بحثش این بوده است که مسیر صحیح، انتقال تدریجی جامعه بسوی سوسیالیزم از راه ایجاد رفورم میباشد. طرفداران این نظریه معتقدند که حتی بدترین وجه سرمایه داری را میتوان رام نموده و عاقبت تغییرات لازم را بمنظور ایجاد جامعه ای نو که بتواند جوابگوی خواسته های کارگران باشد، بوجود آورد.

این ایدئولوژی سیاسی، مدافعان بسیار و مبارزان راه فراوان دارد و البته یک اسم هم دارد: رفورمیزم.

در دورانهایی گسترش و شکوفایی سرمایه داری، سطح زندگی کارگران نیز بالا میروید. احتمالاً طولانی ترین این دوران از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا اوایل دهه ۱۹۷۰ بوده است. اما سرمایه داری علیرغم داشتن چنین دوره هایی، فی نفسه نظامی است بشدت ناپایدار که دوره بدوره جامعه را بسراپیشی بحرانهای عمیق روانه میکند. این نظام متکی بر سود، چنان رقابتی

مابین شرکتهای سرمایه داری ایجاد میکند که کشورهایی که با هم معاملات جنگی داشته و عاقبت اختلافات نظامی پیدا میکنند، از درون منفجر میشوند.

خیلی از رفورمیستها قبول دارند که سرمایه داری خصلت بحرانزا دارد، اما معتقدند که میشود از طریق گرفتن اکثریت در پارلمان و دولت، رفورمهایی را ایجاد نمود که این بحرانها را تخفیف دهند.

اقداماتی نظیر تعدیل رقابتها، ملی کردن برخی صنایع، تبدیل هرچه بیشتر جامعه بیک جامعه مصرفی برای حفظ اقتصاد کشور و تا حدودی باز-توزیع ثروت بوسیله گرفتن مالیات از ثروتمندان و بکار بردن آن بعنوان مزایای اجتماعی بنفع توده فقیر در اجتماع، معمولاً محور برنامه های رفورمیستی را تشکیل داده است.

چارچوب دموکراسی پارلمانی رفورمیستی بدین معناست که علیرغم مخالفت از جانب بخشهایی از طبقه حاکم، صلحجویانه تغییراتی را میتوان بوجود آورد. قوانین موثر و تصویبنامه های دولتی میتوانند جایگزین انقلابات خشونت آمیز شوند.

علیرغم آنچه که انتظار میرفت، این استراتژی در اواخر قرن نوزدهم، در میان سازمان توده ای طبقه کارگری که مارکس و انگلس کمک به بنیانگذاری آن کردند، بکاملترین وجه خود بارز گردید - یعنی بوسیله "اس پ د" یا حزب سوسیال دموکرات آلمان. در دهه های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ سرمایه داری داشت یک دوره شکوفایی و استواری نسبی را میگذراند.

تسخیرات مستعمراتی در آسیا و آفریقا و آغاز مرحله امپریالیستی از روند نظام سرمایه داری، به همراه خود سودهای کلان و بهتر شدن سطح زندگی کارگران اروپا را در برداشت.

صنعت آلمان در طول این سالها بسرعت رشد نمود. اتحادیه های کارگری و احزابی مانند "اس پ د" صدها هزار کارگر را بمنظور مبارزه برای کسب دستمزد بهتر، بیمه های درمانی عمومی و حقوق دموکراتیک سازماندهی کردند که تماماً به دستاوردهایی ملموس برای طبقه کارگر تبدیل گردید. همزمان آنها موفق به کسب حق داشتن نماینده در پارلمان آن کشور هم شدند.

این دستاوردها پایه های این دید جدید را در درون "اس پ د" و سایر احزاب کارگری گذاشت که سرمایه داری را میتوان از بالا با رفورم تغییر داد. در بریتانیا این درک از نوع مبارزه اساس برنامه و عملکرد حزب کارگری آن گردید. در آلمان، ادوارد برنشتاین که یک متفکر با نفوذ درون "اس پ د" بود، مبارزه در راه

سوسیالیزم انقلابی را بطور اخص ممنوع نمود و مدعی شد که مارکس و انگلس از پایه در زمینه تمایل سرمایه داری بسوی بحران اشتباه میکردند و اعلام داشت که جاده انقلابی آرزویی بیش نیست و سپس به ترویج این دید پرداخت که آلمان به شکوفایی خود ادامه خواهد داد و کارگران هم تحت هدایت پدانه رهبری "اس پ د" در پارلمان میتوانند تدریجاً به سوسیالیزم دست یابند.

این جنگ عقاید در درون "اس پ د" تاثیر بسزایی بر جنبش سوسیالیستی در سطح بین المللی گذاشت. مارکسیست لهستانی، روزا لوکزمبورگ در دفاع از اصول مارکسیزم و بر علیه برنشتاین بلند شد و جزوه "رفورم یا انقلاب" را بیرون داد.

علیرغم کوششهای لوکزمبورگ در درون "اس پ د"، رفورمیزم برنشتاین نفوذ خود را یافته و عقب نشینیهای حزب را توجیه میکرد. زمانیکه استحکام سرمایه داری منجر به جنگ جهانی اول گردید، رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان از دولت در جنگ دفاع کرد. برنامه حزب با منحرف کردن جهت خشم کارگران از سیستم بسوی برخوردی انساندوستانه، در واقع به نظام سرمایه داری قدرت بخشید. منطق رفورمیستی -

که با تعهدش به مدیریت نظام سرمایه داری عاقبت با بیرحمی تمام مجبور به حمایت از آن سیستم میگردد - باعث حمایت رهبری "اس پ د" از کارفرمایان خود، زمانیکه آنها آلمان و اروپا را در جنگ امپریالیستی و بیمارگونه خود به دریای خون تبدیل کردند، گردید. لوکزمبورگ خطر چنین منطقی را بروشنی پیش بینی کرده بود. او تشخیص میداد که مبارزه کارگران برای ایجاد رفورم در چارچوب حکومت سرمایه داری در برابر مبارزه برای برچیدن آن نظام بطور کلی، یک انتخاب نیست یا بعبارت دیگر جاده رسیدن به این مقصد از مسیرهای مختلف نمیگذرد.

"به این دلیل است که آنان که از راه رفورمهای قانونی و قوانین مجلس، بجای تشخیص نیاز به گرفتن قدرت سیاسی بدست طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی، وارد میشوند در واقع همان مسیر را برای رسیدن به هدف، منتهی آرمانتر و با آرامش بیشتر، طی نمیکند، بلکه بجای داشتن موضع برای ایجاد یک جامعه نوین، در واقع موضع رنگ و لعاب زدن به آن جامعه کهن را دارند."

صحت بحثهای او نه تنها در باره رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان که برای ارتش امپریالیست آن کشور که در سال ۱۹۱۴ سرباز گیری میکرد، باثبات رسید بلکه بعد از آتهم برخورد این حزب با انقلاب روسیه برهبری

وجود داشته تا سرمایه داری جهانی را از بین ببرند، اما تقریباً تمام این فرصتها از دست رفته و در عوض بیک تراژدی غم انگیز تبدیل شده است. به این دلیل است که لزوم یک نیروی انقلابی و سازماندهی شده بدست طبقه کارگر مطرح میگردد که بتواند بدون هیچ ابهامی در هدف خود، قدرت ارتش دستگاه سرمایه داری را گرفته و قدرت ملیشای طبقه کارگر را که قادر است تضمین کننده پیروزی سوسیالیستی باشد، برقرار نماید.

از نشریه ورکرز پاور
ترجمه سارا قاضی

سخنانی با خوانندگان

* کمک مالی.

نشریه «کارگر سوسیالیست» طی ده سال پیش کوشش کرده که به عنوان صدای «سوسیالیستهای انقلابی» ضمن انعکاس مهم ترین وقایع ایران و جهان، مواضع انقلابی کارگران پیشروی ایران را منعکس کند. در این نشریه مبارزه نظری علیه انحراف های درون جنبش کارگری پیگیرانه دنبال شده است. همچنین در سطح عملی طی چند سال گذشته، ما فعالیت های دفاع از کارگران و دانشجویان ایران و همچنین پناهجویان همراه با متحدان بین المللی خود ادامه یافته است.

مبارزه عملی ما علیه رژیم سرمایه داری و مبارزه نظری ما علیه انحراف ها در درون جنبش کارگری به ده سال گذشته محدود نمی شود. بنیانگذاران این گروه از اوایل ۱۳۵۰، ۲۹ سال پیش با انتشار نشریه «کندو کاو» فعالیت متشکل خود را آغاز کردند. در انقلاب ۱۳۵۷، نشریات «چه باید کرد»، «کارگران سوسیالیست» و جوه تمایز از نظریات انحرافی نشان داده شد. پس از آن نشریه کارگری «نظم کارگر» و نشریه تئوریک «سوسیالیسم و انقلاب» ادامه دهنده همان روش از کار بودند.

چنانچه شما نیز با اهداف عمومی ما توافق داشته و یا خواهان ادامه انتشار «کارگر سوسیالیست» هستید، به ما کمک مالی کنید! نشریه ما تنها با اتکا به کمک های مالی طرفداران «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران» انتشار می یابد. ما از هیچ منبع دیگری کمک مالی دریافت نمی کنیم. لذا از شما خوانندگان عزیز، به عنوان یک خواست سیاسی، تقاضای کمک مالی می کنیم. چنانچه امکان پرداخت حق اشتراک نشریه را ندارید، لطفاً حداقل بهای مخارج پست آن را ارسال فرمائید.

میشود، یعنی با نوکران دولت، دادگاهها، نیروهای نظامی و پلیس مخفی منتصب شده است. علاوه بر این چنین رفورمهایی با تخریب اقتصادی کشور بوسیله شرکتهای بزرگ و بانکها هم روبرو میشوند. سرمایه داران، چنانچه فکر کنند که دولت پایش را از گلیم خود فراتر نهاده با وارد کردن سرمایه از بیرون آنرا فلج میکند.

نقش دولت در اصل حفظ منافع طبقه حاکم در برابر شورهای طبقه کارگر است. یک اعتصاب بزرگ عمومی یا تظاهرات کارگران بشدت سرکوب گردیده و از این طریق سرمایه داران حمایت میشوند حتی اگر آنها سرگرم تخریب سیاست های دولت باشند که باعث بیکاریهای دسته جمعی و کاهش دستمزد کارگران گردد.

تجربه هرگونه کوششی برای بکارگیری روشهای پارلمنتاری در راه رسیدن به سوسیالیسم اهمیت حساس نقش دولت را بروشنی نشان داده است در روسیه بدنبال سرنگونی تزار در فوریه ۱۹۱۷، کارگران بدولت محلی برای نیازهای خود روی آوردند. وقتی دهقانان خواهان زمین و کارگران خواهان کارخانه ها شدند، دولت بناگاه در برابر مالکان زمینها و کارخانه ها و ارتش ناتوان ماند.

در حالیکه یک جناح از دولت - منشویکها - همه امید خود را به رفورمهای صلحجویانه بسته بودند، بلشویکها دریافتند که تنها راه تضمین برقراری یک جامعه سوسیالیستی ایجاد قدرتی مرکب از شوراها و ملیشای مسلح کارگران و دهقانان است.

بدون این آترناتیوها، بدون یک حزب انقلابی که بتواند انقلاب را رهبری کند، رفورمیزم همیشه و بالاخره خلع موجود را پر میکند و استراتژی رفورمیستی عاقبت بسیار اسفبارانگیزتری از تنها از دست دادن یک فرصت میتواند داشته باشد. در شیلی در سال ۱۹۷۳، بعد از اینکه جناح چپ دولت سالوادور آلنده خواست برنامه یک رفورم رادیکالی را به اجرا بگذارد، کارفرمایان دست به یک کودتای خونین علیه کارگران زدند.

کارگران بیدفاع و دولت بدون قدرت ماندند. تمام تصویبنامه های آنها بی حاصل گردیدند. چهره قدرت حقیقی که در دست کارفرمایان بود بنحوی وحشتناک و وحشیانه در استادیوم فوتبال سانداگو، جایکه سربازان ارتشی هزاران کارگر و دانشجوی رادیکال را کشتند، بر همگان روشن گردید.

لذا ما باید بتوانیم تضمین کنیم که اکثریت طبقه کارگر این درس را یکبار برای همیشه آموخته است. با نزدیک شدن به پایان این قرن، فرصتهای بیشمار در دست رهبران رفورمیست

بلشویکها در سال ۱۹۱۷ نمایانگر صحت دید لوکزمبورگ از منطق رفورمیستی بود. رهبران این حزب خود را دشمنان قسم خورده آن انقلاب، جمهوریهای آن که یک آترناتیو واقعی از دموکراسی را در برابر دموکراسی پارلمانی ارائه میدادند و ملیشای انقلابی آن که جای ارتش سرمایه داری را که «اس پ د» از آن خود میدانست، گرفته بود، اعلام نمودند.

بعد از چهار سال جنگ و شکست آلمان، کارگران آن کشور نیز خواهان تغییرات انقلابی شدند. اسپارتاکیستها، حزبی که بوسیله لوکزمبورگ و کارل لیبکنخت ساخته شد، حزب پیشروان انقلابی ای که اواخر سال ۱۹۱۸ شکل گرفت و قصد انقلاب داشت. رهبران حزب سوسیال دموکرات هم در این رابطه ثابت کردند که تعهدشان در اجتماع نسبت بکدام طبقه است. آنها انقلاب را نابود کردن و بسرعت صدای سوسیالیسم انقلابی را در گلو خفه نمودند. در ژانویه سال ۱۹۱۹ روزا لوکزمبورگ و کارل لیبکنخت بدست «اس پ د» بطرز وحشیانه ای کشته شدند و جسدشان به رودخانه برلن انداخته شد.

از آن پس، رفورمیزم دیگر نتوانست خود را بعنوان شاخه نظری از جنبش کارگری جا بزند، بلکه ماهیت آن بعنوان مأمور طبقه حاکم که تهدش به ضد انقلاب و رفورمهایی به تایید سرمایه داری بود، بر ملا گردید.

شکل رادیکال و معروف دیگری از این استراتژی رفورمیستی در کشوری مانند بریتانیا که اخیراً بدست «تونی بن» پیاده گردید، مدعی است که مبارزه برای ایجاد رفورم باید در یک جبهه گسترده صورت پذیرد، اما تغییرات اجتماعی اساسی باید عمدتاً از طریق مجلس عوام صورت گیرند. بزعم «تونی بن» در جاده صلح بطرف سوسیالیسم، مبارزات خارج از مجلس ارزش فرعی دارند، نه جنبه آترناتیوی.

قضیه «بن» متکی بر این نظریه است که در انگلستان و دیگر کشورهای غربی پارلمان نقش کلیدی در ایفای قدرت دارد. این البته اولین و بزرگترین اشتباه او است. دولتها طبیعتاً با نظام پیوند خورده و با افزایش کمی مالیات و ایجاد قوانین رفورمیستی عجیب و غریب با مسائل برخورد میکنند. اما سرمایه داران در طی سالهای گذشته بسیار محتاط بوده و قدرت سیاسی واقعی خود را به خارج از پارلمان و جاهایی برده اند که بدست آنانکه مورد اعتماد نیستند، نیفتد.

هرگونه رفورمی که بطور جدی حق مالکیت خصوصی شرکتهای بزرگ را تهدید کند، با مقاومت قدرت حقیقی دولت سرمایه داری مواجه

در راستای دنیای نوین و آزاد یا افتادن در چاهی دیگر

سارا قاضی

از دیرباز یکی از خصوصیات فرهنگ بورژوازی و خرده بورژوازی ایران این بوده است که به بورژوازی غرب با غبطه بنگرند و در پی این باشند که تا سرحد امکان ظاهر خود را غربی جلوه گر نمایند. اما همانطور که گفتیم تنها "ظاهر" خود را بشکل غربی در میاورند و در این مسیر عموماً رشد در جهت تکامل مد نظر نیست. در این مورد آنان که خارج از کشور زندگی میکنند، مستثنی نیستند، مگر آنان که کاملاً جذب فرهنگ غربی شده و ترجیح میدهند که ایرانی بودن خود را فراموش کنند و یا اینکه خود را تافته جدا بافته ای میدانند که تنها خاصیتشان فخر فروشی است.

از سوی دیگر، از آنجاییکه فرهنگ ما ریشه در جهان بینی ایدئالیستی اسلامی دارد، در ذهنیت ما تکامل بمعنای حقیقی کلمه جایی ندارد. در ضمیر ناخودآگاه ما هر چیزی دو جنبه بیشتر پیدا نمیکند: سیاه یا سفید، درست یا غلط، ... یکی از تأثیرات منفی این نوع طرز فکر اینستکه ما بطور ناخودآگاه در ذهن خود از دنیای غرب یک "بهشت" میسازیم و در این بهشت همه چیز را بشکل کامل و بی نقصش میبینیم و عموماً تحمل امکان وجود کوچکترین نقصی را در رابطه با این بهشت تخیلی نداریم.

نمونه بارز این نوع برخورد را میان ایرانیان خارج کشور میتوان یافت. از آنجاییکه قبل از خارج شدن از کشور، آنها از دنیای غرب و کشور مورد نظر خود یک "بهشت" ترسیم کرده اند، وقتی با واقعیات روبرو هم میشوند، سعی میکنند از آنها روی گردانیده و همچنان با دیدی ایدئالیستی بدنیای اطراف خود بنگرند؛ اینها اغلب نه برداشت واقعی و درستی از جامعه غربی ای که در آن زندگی میکنند دارند و نه قادرند در تکامل آن سهمی داشته باشند. در عوض بحد مصرف کننده نزول کرده و در طول اقامت خود در آن کشور اغلب هیچگونه نقش سازنده و مؤثری را ایفا نمیکند.

متأسفانه اغلب گروه های سیاسی چپ ما نیز تا کنون در این مورد مستثنی نبوده اند. آنان از آنجاییکه آموخته های تنوریک خود را هرگز بطور واقعی و در عمل به آزمایش نیگذارند و هرگز در کار سیاسی ارتباط مستقیم و عملی و از نزدیک با طبقه کارگر ندارند و در سیاستهای خود همیشه از بالا با طبقه کارگر برخورد میکنند، لذا واقعیات را آنطور که هست نمیبینند و لمس نمیکند و در نتیجه تحلیل هایشان هم از مسائل نادرست از آب در میآیند.

اخیراً در محافل داخل و خارج از کشور بحثهایی در رابطه با یک جامعه "آزاد" و سوسیال دموکراتیک مطرح است که خود دلیل روشنی بر ماهیت طبقاتی مطرح کنندگان آن و دال بر وجود دره ای عمیق بین برداشتهای این صاحب نظران از وضعیت امروز طبقه کارگر در سطح جهانی (حتی در کشورهایی که سوسیال دموکراتها حاکم هستند) میباشد. جالب توجه است که یادآور شویم که این بحثها و اهداف در باره احیای یک نظام سوسیال دموکراتیک در ایران، در دورانی مطرح میشوند که بهترین اشکال حکومتهای سوسیال دموکراتیک در سطح جهان - دولتهای سوسیال دموکرات آلمان و سوئد - بدنبال اتخاذ سیاستهایی صد در صد غیر دموکراتیک خود، در طول این دهه اخیر و مرتباً درصد قابل ملاحظه ای از کارگران اتحادیه های کارگری مختلف و توده مردم را از خود رانده اند. مردم از این احزاب روز بروز بیشتر روی برگردانیده و از آنجاییکه آلترناتیو واقعی دیگری در پیش روی ندارند، از حضور در صحنه سیاسی کناره گیری میکنند.

از سال ۱۹۸۹ که کم کم بوی سقوط نظام استالینیستی به مشام میرسید و همزمان کفه ترازوی بنفع امپریالیسم رو به سنگینی میگذاشت، نه تنها جریانهای چپ در اروپا شروع به از دست دادن توازن خود کردند، بلکه این وضعیت فرصت مناسبی را به احزاب سوسیال دموکرات اروپا داد تا نقاب ریاکاری خود را جسورانه عقب زده و چهره و ماهیت بورژوازی خویش را بر همگان آشکار سازند. در این دوران دولتهای سوسیال دموکرات اروپا کوشیدند تا در پیاده کردن رفرمهای قانونی بنفع سرمایه داری میدان را از دیگر رقبای خود رژیم های سرمایه داری، گرفته و در این راه پیشتاز شوند.

در این دوران دولتهای سوسیال دموکرات اروپا همپای سایر دول اروپا، نه تنها دست به رفرمهای راستگرایانه شدیدی در زمینه پذیرش و حقوق پناهجویان زدند، بلکه همزمان با پیاده کردن رفرمهای متعددی در قوانین داخلی، در وضعیت اقتصادی توده مردم و بویژه طبقه کارگر تأثیرات منفی و جبران ناپذیری را بجای گذاشتند. پیش از آن، کشور سوئد از نظر استاندارد زندگی و رفاه عمومی در جهان جایگاه اول را داشت و کانادا دوم بود. از دسامبر ۱۹۸۹ به بعد و طی ۴ سال، از این جایگاه بسرعت سقوط کرده و رتبه دهم را کسب نمود. در این دوران سقوط، دنیا شاهد رفرمهایی در زمینه قوانین پناهنده پذیری این کشور گردید که نه تنها غیر انسانی و خارج از مفهوم هرگونه قانون حقوق بشر قرار میگرفت، بلکه مخالف کنوانسیون ژنو، عهدنامه ای که خود سوسیال دموکراتهای سوئدی امضا کرده بودند، هم بود. در این دوران پناهجویان سیاسی اگر موفق به کسب اقامت میشدند، عموماً تحت عنوان پناهندگی اجتماعی بود. پناهجویانی که درخواست پناهندگی اجتماعی کرده بودند

که هرگز شانس نداشتند و بی شک اخراج میشدند.

علاوه بر این، در این دوران خصلت بوروکراتیک و غیر دموکراتیک نظام سوسیال دموکراتها، همچون دولت سوئد، بر همگان محرز گردید: اداره مهاجرت، پس از اولین مصاحبه پناهندگان را اغلب به کمپهای سرد و دورافتاده کشور برای مدتی طولانی و نامشخص میفرستاد. این کمپها اغلب در دل کوهپایه ها یا در مناطق جنگلی، طوری قرار داشتند که نه تنها به هیچ شهری نزدیک نبودند، بلکه تا تنها خیابان اصلی دهکده هم کیلومترها فاصله داشتند. پناهجویان زن و مرد، بایچه های کوچک یا مجرد در این مناطق ماه ها و سالها به انتظار پاسخ اداره مهاجرت میماندند. صرف بلاتکلیفی آنها را دیوانه میکرد. بالاخره هم پس از گذشت یک، دو یا چند سال به ترتیب جوابهای منفی خود را از اداره مهاجرت و دولت دریافت میکردند. تازه ابتدای بدبختی بود؛ اکنون بعد از اینهمه مدت و تحمل همه گونه ناملازمات، تازه وضع وخیم تر هم شده بود. حالا دیگر باید مخفی میشدند و انقدر به این وضع ادامه میدادند تا بالاخره با کمک کمیته های دفاع از حقوق پناهندگان و گرفتن وکیل و غیره، چند سالی دیگر منتظر میماندند تا شاید برای بار آخر بتوانند تقاضای پناهندگی کنند.

ما در اینجا از کشور سوئد برای نمونه یاد میکنیم، زیرا همانطور که پیشتر بیان شد، این کشور در مقام اول در رابطه با رعایت استاندارد زندگی، رفاه عمومی و حقوق دموکراتیک قرار داشت و آوازه اش هنوز هم در اطراف جهان باقی است. در غیر اینصورت پرونده سیاه سایر کشورهای اروپایی در رابطه با پناهجویان دهه ۱۹۹۰ بر هیچکس پنهان نیست.

با گرفتن پناهندگی، پناهجوی بدبخت میرفت که با کسب حق انسانی خود نفسی بکشد که ناگهان بامشکلات عظیم بیکاری و نژادپرستی روبرو میگشت. از سوی دیگر، دولت سوسیال دموکرات که تا آنزمان برای شروع زندگی و تهیه وسایل اولیه بهر پناهنده که اقامت میگرفت، کمک مالی میکرد، به ناگاه با تغییر قانون، این کمک را تبدیل به وام کرد. وامی که بخاطرش دائماً از چپ و راست تهدید میشد که اگر در باره درآمدش دروغ گفته باشد، چگونه جریمه میشود و مرتب با ورقه های پرداخت بانکی، دلال گونه بجانش میافتادند و انسان را وادار میکردند تا حضوری یا مکاتبه ای با ارائه مدرک ثابت کند که هنوز کاری ندارد که درآمدی داشته باشد. این بشرطی بود که وام تحصیلی مطرح نباشد، در غیراینصورت آنهم مزید بر علت میشد.

همپای رفورمهای قانونی در رابطه بامسائل پناهنده پذیری، همانطور که در ابتدا اشاره کردیم دولتهای سوسیال دموکرات اروپا در امر ایجاد رفورمهای بورژوازی و

ضد مردمی خود، در طول دهه ۱۹۹۰ پیشتاز بودند. مثلاً کشور سوئد این سقوط آزاد را با کاهش میزان و ابعاد کمک هزینه های اجتماعی و افزایش هزینه شخصی در زمینه های بهداشت و درمان و دارو، کاهش کمک هزینه اطفال به خانواده های بچه دار و ماهیانه نوجوانان، بالا بردن هزینه مهد کودکهای دولتی و همزمان کاهش تعداد آنها، قطع یا کاهش فاحشی در ابعاد و میزان کمکرسانی کمون به افراد بیمار یا کهنسالی که تنها زندگی میکنند. پایین آوردن سطح دستمزدها و میزان ومدت استفاده از بیمه بیکاری، ایجاد بیکاری عمومی برای جوانان و مهاجران (اعم از تحصیلکرده و غیره)، کاهش یا قطع کمک هزینه مسکن، کاهش بودجه دولت در زمینه کلیه خدمات عمومی، افزایش سالیانه مالیات بردرآمدهای شخصی و کاهش یا بخشش مالیات سالیانه بر سود شرکتهای بزرگ و چند ملیتی و بورس سهام آغاز کرده و بالاخره با خصوصی سازی بخشهای دولتی و تشویق سرمایه داری خصوصی بامغز بزمین خورده است.

یکی از بزرگترین و واضحتترین خیانتهای اخیر رژیمهایی مانند رژیمهای سوسیال دموکرات آلمان و سوئد همچون احزاب کارگری حاکم مانند دولت "تونی بلر" در بریتانیا، نسبت به طبقه کارگر اینستکه تحت عنوان ایجاد تسهیلات و امکانات بمنظور کاهش درصد بیکاری، از هزینه کارفرما در برابر استخدام یک کارگر کاسته اند و با این روش در واقع مدیریت تولیدها و کارخانجات خصوصی را که سیری ندارند، قدری راضی ساخته اند. در حالیکه در ظاهر میگویند که میخواهند کمک کارفرما نمایند تا قدرت استخدام بیشتر داشته باشد. اما کارفرما که در برابر این کاهش هزینه هیچ قید و بند قانونی برای اثبات تعداد کارگران خود ندارد، همچنان هم از توبره میخورد هم از آخور. نکته قابل ملاحظه اینستکه این کاهش هزینه کارفرما نه آنطور که در تبلیغات جار میزنند بمنظور حمایت کارگاه های کوچک با تعداد انگشت شماری کارگر است، که در اصل برای سر تعظیم فرودآوردن به خواسته های صاحبان و گردانندگان شرکتهای بزرگ و چند ملیتی است که دائماً این رژیمها را به انتقال دادن کارخانجات خود به از خارج کشور، تهدید میکنند. در نتیجه این سرمایه داران بزرگ از یکطرف مالیات نمیدانند و هزینه کارفرما نمیدهند، از طرف دیگر با اخراج کارگران و ادغام شعبه های مختلف تولیدی خود از هزینه های دیگر نیز کم میکنند، در حالیکه سطح تولید را در حد سود رسانی حفظ مینمایند. بدینسان سود سرمایه با ضریب صد در صد بالا میرود. در سال ۱۹۹۹ شرکتهای بزرگ چند ملیتی اروپا همچون همپالکیهای آمریکایی خود، تنها در نیمه اول سال از سودهای چند صد میلیارد دلاری برخوردار شده اند. با نگاهی به نمودار رشد بورسهای سهام جهانی بسادگی میتوانیم به ضریب سودآوری سرمایه های امپریالیستی آگاه گردیم. بورس سهام جهانی در سال ۱۹۹۶ حدود ۱۲۳

در هیچ مقطعی از تاریخ عقل خود را در اختیار چنین جریاناتی نگذاشته و بخوبی میداند که تنها راه نجاتش اتکا به خود و ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی بدست پیشرو کارگری است که میتواند با یک انقلاب کارگری ریشه سرمایه داری را برکنده و دموکراسی واقعی را حاکم گرداند.

طبقه کارگر ایران اگر هم در گذشته توهمی بر روی خواسته اصلی خود داشت، اکنون دیگر پس از بیست سال دیکتاتوری بورژوایی منحنی جمهوری اسلامی، آموخته است که هدفش "گرفتن حقش" از بورژوازی نیست که بخواهد در این راه رفورمهایی را ایجاد نماید که کمک در گرفتن این حق از نظام سرمایه داری کند، که در این راستا برچیدن نظام جمهوری اسلامی و جایگزین کردنش با بورژوازی دیگری، مانند بورژوازی پارلمانی (در نظام سوسیال دموکراسی) برایش یک ضرورت باشد، بلکه آنچه طبقه کارگر ما از تجربیات خود و کارگران جهان کسب کرده است ضرورت برچیدن کل نظام سرمایه داری در هر شکل و لباسی و برقراری حاکمیت پرولتاریا برای زودودن تمامی ارزشها و فرهنگ بورژوایی است تا از بازگشت بورژوازی جلوگیری شده و مسیر برای رسیدن به جامعه کمونیستی صاف گردد.

ژوئیه ۱۹۹۹



در تصویر بالا:
تأنه شرقی و اشعار دیگر
رجح احمد سالو

برگرده اسپانی سیاه می نشینند
که نعل هاشان نیز سیاه است.

لکهای مرکب و موم

بر طول تنل هاشان می درخشد.

اگر نمی گیرند برای خاطر آن است

که به جای مغز، سرب در جمجمه دارند

و روحی از جرم برقی.

از جاده های خاکی فرا می رسند،

گروهی خمیده پشتند و شبانه

که بر گذرگاه خویش

خاموشی های ظلمانی صغ را می زایانند

و وحشت های ریگ روان را.

.....

میلیارد دلار و در سال ۱۹۹۸ حدود ۲۴۷ میلیارد دلار به صاحبان سهام خود بهره رسانید.

روی دیگر این سکه "مدد رسانی" باینگونه کارفرمایان، مستقیماً به بودجه دولت در تامین رفاه عمومی، بهداشت و درمان اجتماعی، بیمه های دوران بیماری و بیکاری و بازنشستگی و ... کارگران لطمه شدید میزند. نتیجه اینکه کارگران از یکطرف دسته دسته بیکار میشوند و از طرف دیگر از هیچگونه تأمین اجتماعی کافی برخوردار نیستند. حتی کارگرانی که امکان حفظ مشاغل خود را دارند، بعلت کاهش میزان دستمزدها و بالا رفتن هزینه های شخصی دیگر (که جلوتر ذکر شد) میزان درآمدشان بقدری ناچیز میشود که از نظر سطح زندگی با کارگر بیکاری که از بیمه بیکاری و یا بیمه اجتماعی استفاده میکند، فرقی ندارند. هزاران کارگر سوئدی تنها در طول سال گذشته و نیمه اول سال ۱۹۹۹ از کارخانجات بزرگی همچون الکترولوکس، ولوو، داروسازی "آسترا" و "فارماسیا" و نظیر اینها بیکار شده اند.

آیا اینست آنچه که ما بعنوان دموکراسی و سوسیالیسم برای مردم ستم کشیده ایران، بالاخص طبقه کارگر آن، میتوانیم به ارمغان بیاوریم؟ آنچه که تعجب برانگیز است اینستکه اغلب این نظریه پردازان در خارج از کشور زندگی کرده اند، چگونه استکه چشم و گوش خود را مینندندو حتی به مطبوعات اطراف خود هم توجهی ندارندو نمیبینند که طی سالهای ۱۹۹۸ - ۹۹ در سوئد و آلمان دو بار انتخابات انجام گرفت. یکبار برای دوره جدید ریاست جمهوری و بار دیگر هم اخیراً بمنظور انتخاب نمایندگان پارلمان "اتحاد اروپا". نتیجه هر یک از این انتخابات نشان داد که هر بار درصد قابل ملاحظه تری از مردم این کشورها حتی به پای صندوقهای رأی نرفتند و نارضایتی و مخالفت خود را با سیاستهای رژیمهای سوسیال دموکرات خود از طریق مبارزه منفی نشان دادند (در سوئد کمتر از ۵۰ درصد مردم در رأی گیری پارلمان اروپا شرکت کردند).

در انتخابات پارلمان اروپا تنها جریان کارگری که توانست یک آئرناتیو واقعی در برابر کارگران خود ارائه کند، سوسیالیستهای انقلابی فرانسه بودند که ۱۵ درصد آرای کارگری را کسب نموده و موفق شدند ۵ نماینده برای پارلمان داشته باشند.

خلاصه اینکه آنها که با چشم و گوش بسته نسبت به واقعیات، خود را "تاجی" دیگران میبینند، بهتر است نگاهی واقع بینانه به اطراف خویش بیندازند و از رویاهایی باعث درآمدن از چاهی و افتادن به چاه دیگر میشوند، دست بردارند.

طبقه کارگر ایران، همچون سایر کارگران جهان

احزاب سیاسی چپ و راست روسیه آتش نژادپرستی را بدنبال بمب گذاریهای اخیر دامن میزنند

با انداختن مسئولیت بمب گذاریهای اخیر بگردن تروریستهای اسلامی، سیاستمداران و دستگاههای خبری روسیه عملاً حس نژادپرستی موجود را بر علیه تمام مسلمانان و مردم مو سیاه تقویت کرده و دامن میزنند. از دیر باز با مردم منطقه قفقاز مانند گرجستان، آذربایجان و ارمنستان برخوردی نژادپرستانه میشده است و سپس مسلمان را جملگی تروریست انگاشته اند. در یکی از بمبگذاریهای اخیر در روسیه، زنی لبنانی کشته شد. تلویزیون روسیه بلافاصله و بدون کوچکترین مدرکی اعلام داشت که احتمال داده میشود که این زن در امر بمب گذاری نقش داشته باشد. اضافه بر این، در روسیه همچون سایر کشورهای غربی، سالها است که سیاهپوستان را دزد، مواد مخدر فروش و گانگستر بشمار میآورند. اما اکنون سیاستمداران وقت دیگر عملاً و در انتظار عمومی نژادپرستی را دامن میزنند. مثلاً "یوری لوزکوف" شهردار مسکو از حزب ناسیونالیست افراطی "فار" که به احتمال قوی در انتخابات پارلمانی سال آینده موفق خواهد شد در اظهارات ۱۳ سپتامبر خود در این رابطه چنین گفت: "ما باید مسکو را از وجود این مهمانان پاک سازیم". نژادپرستی او بر هیچکس تازگی ندارد، از سال ۱۹۹۳ که بمبند نشست ابتدا تمام تجار قفقازی را بیرون کرده و سپس از هیچگونه ضرب و شتم نسبت به این مردم بخصوص آنان که در بند پلیس بودند کوتاهی نکرده است. رئیس کمیته امنیت پارلمان (که کمونیست نیز هست) هم در همین راستا چنین بیان داشت که مسئولان: "سر کیسه

را انقدر شل کردند تا حالا بیش از یک میلیون قفقازی در مسکو زندگی میکنند". حزب کمونیست که تظاهر به نمایندگی کلیه اقلیتهای ملی میکند در واقع پرونده سیاهی در این رابطه از خود بجای گذاشته است. این حزب در مناطق مختلف مانند "کرونادار" بهمکاری با احزاب راست، گروههای ضربت میلشهای این احزاب را تقویت کرده و رعب و وحشت را در میان مردم مهاجر این مناطق ایجاد نموده است، بنحوی که خیلی از ساکنان مجبور به ترک محل سکونت و کار خود گردیده اند و در واقع از هیچگونه حقوق قانونی یا دموکراتیکی برخوردار نیستند. رهبر حزب کمونیست که خود از افراد حزب فاشیست "اتحاد ملی روسیه" برای حفاظت شخصی استفاده میکند، سال گذشته یهودیان را باعث و بانی بحران اقتصادی روسیه دانست.

روزنامه "ایزوستیا" که یکی از پرتیراژترین روزنامه های روسیه و متعلق بیک گروه بانکدار در آن کشور است، با مسرت اعلام داشت که "به آرامی ترسها تبدیل به نفرت میشوند". و "شعار در برابر هر یک خانه (بمگذاری شده) در مسکو، یک دهکده در چچنی" روز بروز عمویمتر میشود. در این روزنامه همچنین آمده است که "مردم" باصطلاح "از ورودی ساختمانها محافظت میکنند" و تهدید کرده است که تجار چچنی را "از هستی ساقط" خواهند شد.

بال و پر دادن به نژادپرستی در این برهه از تاریخ روسیه بسیار حربه کاری ای در برابر معضلات کشور بوده است. از همپاشی اقتصاد کشور در سال گذشته، میلیونها انسان را بیکار و بدون هیچگونه وسیله تأمین معاش بجای گذاشت. قوانین جدید هم آنان که شاغل هستند را به فقر هر چه بیشتر خواهد کشاند. اکنون ناآرامی های توده ای کارگری بیش از هر زمان دیگر، پس از فروپاشی نظام پیشین بچشم میخورد و انتخابات هم بزودی در پیش است. لذا چندان مسئله پیچیده ای نیست اگر بخواهیم ببینیم که چگونه سیاستمداران و عده ای از قدرتمندان این کشور در این شرایط از جو راسیستی داخل کشور و ایجاد نفرت نسبت به چچنی بهره میجویند و چگونه در این شرایط حتی منافع خود را حفظ میکنند: این وضعیت رضایت خاطر سران ارتش و مسئولان تشکیلات امنیتی کشور مثل پوتین و صنایع نظامی کشور را جلب میناید. با درکی از اینهمه منافع درگیر در این بمبگذاریها، دور از عقل نیست اگر این بمبگذاریها را به جریانات اسلامی نسبت ندهیم

با توجه به این امر که سرمایه داری غرب مسئولیت شکست برنامه اقتصادی خود را در

روسیه با تزویر تمام به گردن الیگارشای این کشور انداخت، سرمایه داری ملی آنها به نوبه خود حلقه تقصیر را از گردن برداشته و بگردن ضعیفترین قشر طبقه کارگر، یعنی کارگران مهاجر روسی (که چهره ای کاملاً روسی ندارند) انداخته اند و از این طریق سعی در منحرف کردن مبارزات کارگری مینایند.

برخورد نژادپرستانه با کارگران مهاجر روسی به نظر ما یک برخورد توهین آمیز با کارگران و بمنظور استثمار هرچه بیشتر آنها بوسیله نظام سرمایه داری میباشد.

لیا تلور

ترجمه سارا قاضی

نامه به رهبران

ادامه از صفحه ۱۶

نبود. لذا مسئولان امر به کنترل و ترساندن مشترکان از طریق قطع این خط یا باز گذاشتن آن تنها برای چند ساعت در روز و فرستادن پیامهای تهدید کننده به آنها اقدام نمودند. و بالاخره (یا لاقلاً تا کنون) آنها با پس گرفتن حق اشتراک مردم تحت عنوان بالارفتن قیمتها، مردم را وادار به تهیه اشتراک جدید نمودند تا بدینوسیله مشترکان مشخص و شناسایی شوند.

وضعیت وحشتناکی است. هر نوع تماسی از خارج با دانشجویان ایرانی میتواند بقیمت جانشان تمام شود. هیچگونه ارتباطی با آن از داخل یا خارج از کشور ممکن نیست و صدای آنها در هیچ جا، نه در داخل نه در خارج میتواند انعکاس یابد. تنها شانس آنها کاری است که در سطح بین المللی برایشان انجام شود. بنابراین ما خواهان آن هستیم که وضعیت آنها در پارلمان اروپا بوسیله شما مطرح گردد، زیرا که با وجود شما بعنوان نمایندگان آنها، دانشجویان ایرانی بهترین موقعیت را خواهند داشت تا از طریق پارلمان اروپا بیشترین فشار ممکن را بر روی رژیم ایران گذارند.

از طرف سازمان خود و دانشجویان تحت خفقان ایران از شما ممنون خواهیم بود، چنانچه بتوانید این موضوع را در پارلمان مطرح نمایید.

با احترامات رقیانه،

سارا قاضی

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران

۱۰ سپتامبر ۱۹۹۹

باز هم چنگال اختاپوسی

امپریالیزم رنگ عوض کرده و

بکشیدن خون مردم بی پناه

تی مور شرقی بشکلی دیگر

پرداخته است !

آنچه که امروز امریکا، انگلستان و استرالیا تحت عنوان "حفظ صلح" در تی مور شرقی با آن مبارزه میکنند، در واقع همان سیاستی است که امپریالیزم از ۲۴ سال پیش برای پیاده کردنش در این منطقه با مردم تهدید آن جنگیده و بخاطرش بیش از ۲۰۰،۰۰۰ تن از ۸۰۰،۰۰۰ نفر انسان را بخاک و خون کشیده است !

طی این دوران امپریالیزم جهانی بسرکردگی امریکا، بمنظور دستیابی به منابع غنی تی مور شرقی از هیچگونه حمایت نظامی و سیاسی در رابطه با حکومت سوهارتو در اندونزی خودداری نکرد و صدای حق طلبانه این مردم در دفاع از جان خود هرگز در بلندگوهای امپریالیزم انعکاس نیافت. اما با سرنگون شدن رژیم سوهارتو در پی مبارزات دموکراتیک توده مردم اندونزی، لرزه ای باندام امپریالیزم افتاد و صلاح را در این دید که بدنبال یافتن راه حلی دیگر برای حفظ منافع خود در تی مور شرقی باشد و به رژیم حبیبی هرچند هم خواهان حفظ منافع غرب باشد، اعتماد نکند.

در پی ایجاد یک جو دموکراتیک در اندونزی پس از رفتن سوهارتو، تی مور شرقی از هم موقعیت را برای سازماندهی یک مبارزه جهت کسب استقلال خود مناسب دید، اگر چه همواره تحت حملات میلیشیایی رژیم جدید اندونزی قرار گرفت و این حملات همواره ادامه داشته اند.

ادامه این وضع باعث شد که امپریالیزم منافع خود را در سلب ظاهری حمایتش از حملات اندونزی به این منطقه بداند و از طریق سازمان ملل متحد پیشنهاد رأی گیری عمومی را برای استقلال تی مور شرقی طرح نماید. اندونزی هم تهدید کرد که چنانچه رأی گیری نتیجه مثبت دهد، این منطقه را به خاک و خون خواهد کشید.

دولت اندونزی در برابر چشمان سازمان ملل به قول خود وفا نمود، در حالیکه صدای اعتراض هیچ قدرتی بلند نشد. حضور سازمان ملل هم پس اعلام استقلال این منطقه، از طریق سربازهای استرالیایی و نیز دخالت مستقیم دولت استرالیا در مسئله تی مور شرقی نه بمنظور حمایت از مردم این منطقه که در حقیقت بخاطر کنترل جو حاکم بنفع امپریالیزم میباشد که عملاً منجر به همکاری با رژیم اندونزی خواهد گردید، نه تضاد با آن،

آنتور که در دستگاههای خبری جار آترا میزنند، تا کارتلها و شرکتهای بزرگ بین المللی بتوانند همچون گذشته به منابع بسیار غنی زیرزمینی و زیردریایی این منطقه دست یابند.

در چنین شرایطی تی مور شرقی استقلال واقعی خود را نخواهد یافت. استقلال واقعی این منطقه در گرو مبارزه مسلحانه مردم این منطقه با رژیم اندونزی میباشد و در این راستا حمایت مستقیم و عملی طبقه کارگر اندونزی و استرالیا تنها پشتوانه محکم و موثر بمنظور رسیدن به استقلال واقعی در تی مور شرقی خواهد بود.

وجود احزاب کارگری انقلابی در این مقطع در کل منطقه و اتحاد عمل آنها میتواند دست قدرتهای بزرگ را از تی مور شرقی کوتاه و در جهت بقدرت رسیدن حزب کارگری اندونزی در برابر رژیم حبیبی منتهی شود.

ناهید امین

۲۰ سپتامبر ۱۹۹۹

کارگران یاسنوگورسک

پیش از پیروزی سخن میگویند

- سبب زمینی و خیارشور حدود دو ماه دوام میاورند. ما تمام زمستان با آنچه که در طول تابستان برداشت کرده ایم زندگی میکنیم. در طول ماههای سرد زمستان ما تنها نان را داریم که آرد آترا از طرف کارخانه بعنوان بخشی از دستمزد بما میدهند. ما خیلی خوش شانس هستیم که مادر زنم یک حقوق بازنشستگی دارد.

- من ۴ سال است در این کارخانه کار میکنم. قبلاً هم در کارخانه دیگری کار میکردم. همه مثل هم هستند. من ۲ پسر دارم که کلاس دوم و سوم هستند. اما برای مقدور نیست که غذایشان را تهیه کنم تا با خودشان بمدرسه ببرند. آرزوهای ما برای یک زندگی بهتر و انسانی تر هنوز برآورده نشده است ولی ما نا امید نیستیم.

- من ۱۹ سال است که در این کارخانه ها کار کرده ام. غده تیروئیدم دیگر کار نمیکند. پزشک نسخه میدهد اما من نمیتوانم آن داروهای گران را بخرم. فرزند کوچکم کلاس هشتم است. او بمدرسه میرود، اما باشکم گرسنه چگونه میتواند چیز یاد بگیرد؟

شوهرم در اینجا ۲۵ سال کار کرده است. مادرم هم ۲۵ سال. او حالا بازنشسته است و ماهی ۳۰۰ روبل (۱۲ دلار) حقوق میگیرد که ما همه با آن زندگی میکنیم.

اکنون دیگر راهی جز مبارزه برای برچیدن اینهمه بدبختی، باقی نمانده است.

- من ۵۹ سال دارم. چه عاقبتی در انتظارم است؟ از طرف دادستانی میخواهند مرا بجرم عضو کمیته اعتصاب بودن، محاکمه کنند. چون من بخاطر خودم و رفقایم ایستادگی کردم. سرپرست ناحیه ما با آنها همکاری دارد و علیه ما کار میکند.

- تمام اعضای خانواده من در این کارخانه کار میکنند. اگر بخواهند کارخانه را تعطیل کنند، چه بر سر ما خواهد آمد؟ نوه ۴ ساله من از بس سبب زمینی خورده، دائم بیمار است و کمبود موادغذایی و ویتامین دارد.

- کارگران باید به مسکو بروند و از توی ذباله دانیهای بازار مواد غذایی جمع کنند.

- آنوقت مسئولان از اعتراض ما ناراحت میشوند! آنها نمیخواهند قبول کنند که اینطوری نمیتوان ادامه زندگی داد.

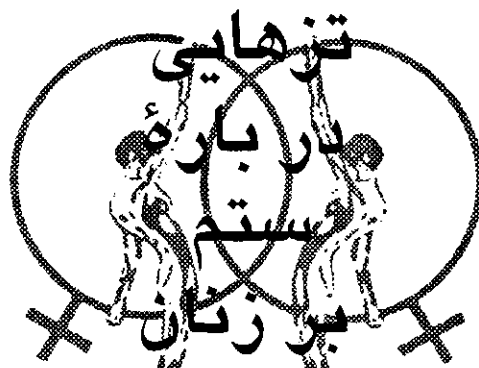
تزهایی در باره ریشه ستم بر زنان

ادامه از صفحه ۱۳

کرد و این به اشکال بی قیدی و بندی از همزیستی را گشود که موجب انفجار توده ای اعظمی در جمعیت گردید. بعدها قوانین نظام سرمایه داری به اکثر مردان طبق قانون، حق داشتن روابط جنسی را داد، به شرط آنکه ازدواج تحت قانون تک همسری در نظام بورژوایی باشد.

الگوی مورد نظر ما در اینجا و دوران انتقالی آن عمدتاً اروپایی است. مسلماً اشکال و ابعاد زیر دست قرار داشتن زنان در جوامع خارج اروپا بستگی به روابط اجتماعی موجود از آن کشورها داشته است (مثل خصلت تولید در آسیا). معذالک، ستم وارد بر زنان که ناشی از موقعیت آنها در چارچوب خانواده است در تمام جوامع طبقاتی یکسان می باشد.

ادامه دارد



از شماره ۶۷ «کارگر سوسیالیست»، یکی از تروهای مربوط به ستم تاریخی بر زن را که برای نخستین بار در تابستان ۱۹۸۹ در نشریه Workers Power توسط گروه Trotskyist International، انتشار یافته بود، درج می‌کنیم. باشد که قابل ملاحظه و استفاده زنان و مردان طبقه کارگر و سایر قشرهای تحت ستم قرار گیرد.

-۲-

ظهور جامعه طبقاتی، تک همسری را (برای زن) به همراه آورد. خصلت ازدواج در جوامع بدوی تغییر کرد. ازدواج زوج‌ها و ازدواج‌های دسته جمعی در گذشته بسیار معمول بودند. در ازدواج زوج‌ها، منحل کردن یک ازدواج به درخواست یکی از طرفین، بسیار آسان بود. از آنجائیکه درجه آزادی داشتن روابط جنسی در ازدواج‌های جوامع بدوی بسیار گوناگون و متفاوت بود، تک همسری را به سختی می‌توان نورم یا عرف غالب بر جامعه نامید. ظهور تک همسری به عنوان نورم یا عرف غالب در جوامع طبقاتی اولیه مبری بود بر شروع دوره تاریخی جدیدی هم برای خانواده و هم برای زن. این امر همچنین، بعدی جدید به تقسیم کار با در نظر گرفتن جنسیت، داد که آن نیز به نوبه خود به ستم بر زنان شدت بخشید و در نتیجه، تبدیل به چهره‌ای معمولی از القای ستم، در جوامع طبقاتی بعدی شد. آن بعد همان خصوصی کردن کار خانگی، در چار چوب واحد یک خانواده، بود. بقول النور لی کاک متخصص انسان شناسی:

"زیر دست قرار گرفتن زن، ریشه در انتقال کار از شکل ضروری اجتماعی به شکل سرویس خصوصی آن، بوسیله جدا کردن خانواده از گروه دارد. بدین ترتیب کار خانگی و زن، تحت شرایطی صرفاً همچون برده داری به اجرا در آمد." علیرغم گسترش پهناور نیروهای تولید کننده در مقایسه با دوران‌های باستان، زنان هنوز هم به شکل بردگان خانگی باقی مانده اند.

در جامعه برده داری، خانواده به تنهایی (یا اساساً) از پدر و مادر و فرزندان تشکیل نمی‌شد. در آتن (یونان) در قرن پنجم، خانواده‌ی طبقه حاکم تازه ظهور کرده (که برده داران و زمین داران بزرگ بشمار می‌آمدند) بر محور "اهل خانه" می‌چرخید. در این چار چوب کار بود که زنان در عین حال که اداره "اهل خانه" را به عهده داشتند به امر بافندگی

(که هم مصرف خانوادگی داشت و هم در تجارت بکار می‌رفت) نیز می‌پرداختند. در حالی که مردان به امور اجتماعی، تجارت و قانون و دولت و از این قبیل مشغول بودند. زنان بطور قانونی از دخالت در امور مهم تجارتی محروم بودند و در حالی که بطور رسمی می‌توانستند صاحب اموال خود بشمار آیند، ولی کنترلی بر ملک خود نمیتوانستند داشته باشند. در نتیجه کنترل بر مال و منال یک زن از آن شوهر او بود. در صورتی که وارث پدر بدون پسری، دخترش می‌گردید، آنگاه قیم مردی برای اداره اموال آن دختر تعیین می‌شد که به او "کیریوس" می‌گفتند. پدر یا قیم دختر، شوهر او را انتخاب می‌کرد، تا بدین وسیله اموال بیشتری را وارد خانواده کند. لذا بسیار روشن است که چگونه زنان برده در دست اجتماع هولناک پدر سالار، به منظور استفاده‌های اقتصادی و سوء استفاده‌های شخصی مردان طبقه حاکم، مورد ستم قرار می‌گرفتند. این زنان از داشتن هر گونه خانواده‌ای محروم بودند، زیرا که بچه‌های برده متعلق به ارباب می‌شدند.

این زیر دست قرار گرفتن اقتصادی هماهنگی داشت با خصلت کثیف رژیم حاکم بر مسائل اجتماعی. در شهر آتن زنان، در محل‌های اطراف "اهل خانه" خود محدود گشته و اجازه ورود به محافل اجتماعی را نداشتند و از دیدگاه شوهرانشان نیز آنها جز ماشین‌های تولید مثل، پیش نبودند (البته در شهر اسپارتا وضع به این سختی نبود، اگر چه فرهنگ مردان جنگجوی آن از راه‌های دیگری نسبت به زنان، ستم روا می‌داشت) روابط عشقی - جنسی فرد، اصلاً مطرح نبود. یک سه‌خنان کج اندیش یونان قرن چهارم، اخلاق و رفتار عالی‌ترین شکل نظام برداری را (که در آتن یافت می‌شد) قبل از برپایی امپراطوری روم، اینگونه شرح می‌دهد:

"ما به فاحشه‌ها برای لذت پناه می‌بریم، به سیغه‌ها برای رفع مایحتاج روزانه و می‌نمائیم و با زنان ازدواج میکنیم تا بچه‌های قانونی بماند و نگهبانان با وفایی برای آشیانه ما باشند."

در روم باستان، زنان طبقه حاکم از آزادی بیشتری نسبت به اجداد همپراز آتی خود، برخوردار بودند. اما وجود آزادی‌های فردی در بعضی موارد، به معنای از میان رفتن ستم اجتماعی نبود. در اصل، خانواده رومی "فامیلا" شبیه همان "اهل خانه" یونانی بود که در آن زنان در عین حال که مسئولیت کلیه امور "اهل خانه" را داشتند، اما هیچ کنترل مستقلی بر تولید "اهل خانه" نداشتند.

متلاشی شدن امپراطوری روم و انتقال بسیار تدریجی و دردناک آن به نظام فئودالی، ساختار خانواده را بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر داد. پیروزی بربرها یعنی:

الف) پایان برده داری به عنوان خصلت غالب تولید

ب) پیوند مجدد خانواده بربری در گروه خود، با حفظ واحد خانواده باقیمانده از نظام امپراطوری گذشته.

محسنه مجازات داشت که یا شکنجه بود یا مرگ. پیاده کردن قوانین کلیسا، از جمله اجبار در اقرار به گناهان اقلا یک بار در سال (که در دوره های میانی به اجرا گذاشته شد) حق دخالت کشیشان کلیسا را در امور خصوصی سروها تضمین می کرد.

البته واقعیات بسیار پیچیده تر از اصول اخلاقی مسیحیت بودند و انحرافات اشی از برقراری روابط جنسی "غیر اخلاقی" از مردم سر می زد؛ حتی از کشیش ها در رابطه با زنان شوهردار دهکده ها که اغلب نادیده گرفته می شد.

از نظر اقتصادی زنان سرو جزو اموال ارباب محسوب می شدند آثار باقی مانده از نظام برده داری و در بسیاری از مناطق اروپای فنودالی، سرو مرد، موظف بود تا زنی را که می خواست به همسری برگزیند، ابتدا به عنوان "حق و حقوق شب اول" به ارباب خود تقدیم کند. حفظ و نگهداری برداری خانگی خصوصی، در کنار تولید اجتماعی به شکل تعاونی هر دو با هم در یک خانواده سرو، فاکتور مادی تعیین کننده ای در ادامه ستم وارد بر توده عظیم زنان در دورانی که تولید خصلت فنودالی داشت، گراید.

"اهل خانه" سروها همان اندازه می توانست به حیات خود ادامه دهد که نظام فنودالی. انگلستان را برای مثال انتخاب میکنیم (زیرا که اولین کشور در پیاده کردن صنعت مدرن بود)، منحل شدن فنودالیسم نتیجا فشر رعیت را نیز در کشور از بین برد. زمین داران، آن تعداد کمی از رعایا را نیز که بر روی زمین ها باقی مانده بودند، از زمین ها بیرون کردند و بدینسان پایه های طبقه ای از کارگران آزاد - پرولتاریا - را گذاشت. با وجود دورافتادن از زمین ها، باز هم آنها به نحو همیاری و تعاونی کار می کردند. رعایا با تشکیل "اهل خانه" خود به تولید اجتماعی پرداختند

(اگر چه صنعت روستایی جوانی از "اهل خانه" را در فازهای اولیه صنعت ماشینی نیز حفظ کرد)

در شهرهای کوچک و بزرگ، در طول انقلاب صنعتی خانواده رعیتی عملا از بین رفت. زیرا که اعضای آن به کار خانه ها و معادن کشیده شده و به عنوان پرولتاریای منفرد برای صاحبکار کار می کردند، بجای اینکه به نگهداری و حفظ "اهل خانه" بپردازند. اگر چه مرحله انتقال از نظام فنودالی به سرمایه داری کشور های دیگر الزما هم مثل آنچه که در انگلستان گذشت نبوده است، اما ترکیب اساسی آن و تاثیرش بر ماهیت خانواده، عموما یکسان بوده است.

برای مثال میتوان از سرزمین های ژرمنی و اروپای مرکزی یاد کنیم که در آنها بخش وسیعی از سروها که به عنوان خدمه در کاخ ها کار می کردند، اغلب خانواده ای نداشتند. فنودال بزرگ بود که حق داشت اجازه ازدواج، منع ازدواج و دستور به ازدواج را صادر کند. سرمایه داری در بدو امر این بندها را در رابطه با وابستگی های شخصی، در خود حل

در طی چند قرن، این پروسه راه را برای رشد خصلت تولید تازه و شکل دیگری از خانواده، باز کرد. فنودالیسم، خصلت تولید دوره انتقالی بود که مالکیت گروهی قبایل رومن را به مالکیت لردها و شاهزاده های فنودال تبدیل کرد. یک "اهل خانه" سرو که بر روی یک قطعه زمین یک فنودال کار می کرد، یک واحد تولید مشترک که با همکاری یکدیگر کار می کردند، بود که دائما می کوشید تا ن

میزان تولید خود را بالا برده تا پس از پرداخت سهم ارباب، قدری بیشتر برای خود داشته باشد.

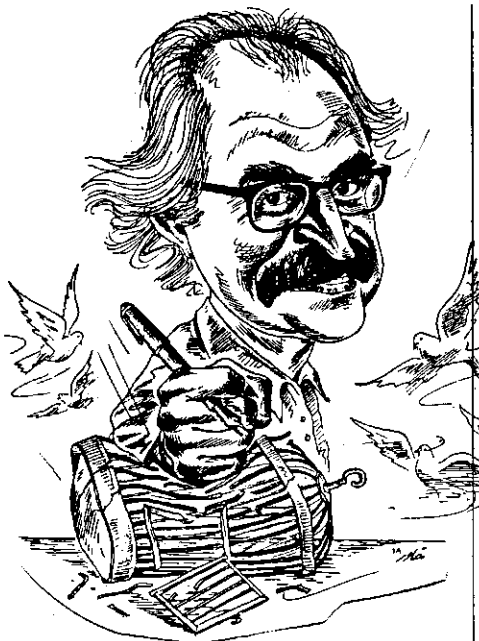
زندگی همواره برای سروها طاقت فرسا بود، بخصوص که فنودال ها و اربابان، آنها را از حداقل امکانات برای کار کردن بر روی زمین ها محروم میکردند، اما بر چیدن نظام برده داری به عنوان خصلت غالب تولید و تبدیل یک خانواده سرو به یک "اهل خانه" تولید کننده، سبب شد که فنودالیسم که یک اقتصاد دینامیکس ارضی در مقایسه با اواخر امپراطوری روم یا روش های بدوی کشاورزی در میان قبایل ژرمنی بشمار می آمد، بتواند جامعه را بدنبال از بین رفتن دوران باستان، به طرف جلو حرکت دهد.

در چنین وضعیتی، شکل ستم وارد بر زنان نیز تغییر کرد. زنان طبقه حاکم برای اداره "اهل خانه" حالا دیگر تنها مسئولیت امور مربوط به خدمه را بعهده که ارتباط تعیین کننده کمتری با اقتصاد خانواده در مقایسه با لوکیس فامیلی داشت. اضافه بر این، دختران این طبقه برای خانواده های خود نقش بسیار مهمی داشتند، زیرا از طریق ازدواج های از قبل تعیین شده بوسیله پدر یا قیم، خانواده ها می توانستند متحدان خود را گسترش دهند و به اموال و املاک خود بیافزایند. برای سروها از طرف دیگر، خانواده تنها یک واحد تولید ابتدایی بود.

زن، شوهر و بچه ها همگی با همیاری یکدیگر بر روی زمین کار می کردند، تا هم خود از تولید بهره جویند و هم مازاد تولید را به ارباب دهند. اما تغییری که در نقش زن از قبل پدید آمده و تساوی حقوق او را در امر کنترل بر تولید یا مازاد تولید از بین برده بود، نقش و حقی نبود که سروها می توانستند به زنان باز گردانند. ایدئولوژی اربابان زمین که با بیانی خوش از دهان کلیسا بیرون می آمد، زنان را در شئونات اجتماعی به موقعیتی پایین تر از مردان می کشید.

در اروپای قرون وسطی ستم جنسی یا اختلاف قابل ملاحظه ای بر زنان طبقات مختلف وارد می شد. در میان زنان طبقه حاکم داشتن روابط عاشقانه "مودبانه" درباری با مردان طبقه خود (بزرگان و شاهزادگان) غیر از همسرانشان مورد قبول قرار گرفته بود. برای توده عظیم زنان سرو از سوی دیگر، محدودیت های اخلاقی در امور جنسی بر اساس موازین مذهب مسیح القا می شد و داشتن هر گونه رابطه را با مردی غیر از همسر لکه دار شدن دامان زن بشمار می آورد. بخصوص ارتکاب به زنا

پیکار با پارکین بی فرهنگی



به یاد

منوچهر محجوبی

دوم سپتامبر یادآور دهمین سال درگذشت روزنامه نگار، طنزنویس و مدیر روزنامه «آهنگر»، «منوچهر محجوبی»، می باشد. به همین مناسبت زندگی اش را از زبان خود او در زیر می آوریم.

پدرم اهل اصفهان بود و موقعی که برای کشاورزی به کنگاور رفته بود با مادرم آشنا شد و با هم به کرمانشاه رفتند. بنابراین من موتاژ کرمانشاه هستم. در دی ماه ۱۳۱۵ که به دنیا آمدم نه ماه و نه روز و نه ساعت از عمر شریف می گذشت با وجود این عمرم را به غلط از تاریخ تولدم حساب کرده اند.

دبستان که می رفتم تابستان ها در دکان کفاشی میخ راست می کردم. هنگام تحصیل در دبیرستان، ساعت سازی هم می کردم و دانشگاه که می رفتم معلم بودم.

ضمناً در این میان طنزنویسی هم می کردم - علتش هم این بود که بچه ای ضعیف بودم، مردنی و توسری خور بودم - طنزنویس شدم تا پشت سر آنهایی که زورم بهشان نمی رسید منبر بروم و به خیال خودم از شان انتقام بگیرم.

حالا دیگر طنزنویسی برایم حکم درجه اطمینان و دیگ بخار را دارد و هر وقت عصبانی می شوم مسخره گی پیشه می کنم تا دلم خنک شود. عجیب که در طول عمرم آنهمه کار جدی انجام دادم و کسی اسمم را نپرسید ولی از وقتی که به شوخی متوسل شده ام شهرتی به هم زده ام. (نقل از امید ایران، شماره ۹۴۲، ص ۹)

شخصیت او با روش مارکسیستی است. این با اکتفا به آموزش آکادمیک صرف صورت نمی گیرد، چرا که اغتشاشات روانی و ذهنیت نادرست از طریق زندگی تعیین و به فرد ناقل تحمیل می شود، لذا برخورد و درمان باید کاملاً دینامیک و زنده صورت گیرد.

ب) زبان به مثابه کانال و ابزاری برای تفکر و اندیشه مورد استفاده قرار می گیرد. صحبت دقیق و صحیح نشان دهنده تفکر دقیق و حساس شده است. در فردی که به بیماری بی فرهنگی دچار است، زبان اهمیت خودش را از دست داده و جملات در یک شکل تکراری و انتزاعی بدون تفکر عمیق زده می شود.

لذا پیشنهاد کم صحبت کردن، تعویض ترمولوژی گفتاری در این افراد بسیار کارساز خواهد بود.

ج) اگر فرد ناقل به بیماری بی فرهنگی به برخورد های غیر اصولی خود به طور سیستماتیک ادامه داد باید از سوی سایرین منزوی شده و در مقابل هر عمل نادرستش، عکس العملی مناسب صورت گیرد.

داریوش حاتمی ۱ اکتبر ۱۹۹۹

بدون شرح

چندی پیش دوستی به من جزوه ای از «رفیق کبیر» ش، اشراف دهقانی ارسال داشت؛ از اینکه این «رفیق کبیر» بعد سالها سکوت زبان گشود بسیار خوشحال شدم. ولی این خوشحالی مدتی نپایید چرا که بعد از مطالعه این جزوه ای «خلق»، حرفهای تکراری ۳۰ سال پیش این جریان در جلوی چشمان متصور شد. چنانچه این رفیق در بسیاری از قسمتهای جزوه اش نشان داده، هیچ برداشت صحیحی از تحولات دانشجویی اخیر نداشته و تمام چیز را صرفاً در چارچوب «رادیکالیسم» مورد بررسی قرار داده است.

همین عدم آگاهی از جنبش پویا در ایران بود که سبب شد این رفیق در مصاحبه اش در حدود بیست سال پیش اظهار کند که:

«اینکه باید جنگید یا نجنگید به تحول اوضاع مربوط است ولی یک چیز روشن است: باید خلق را برای جنگ آماده کرد و این باید نه تنها توسط کمونیستها بلکه توسط تمام کسانی که خود را پیشاهنگان خلق می دانند، بخصوص روحانیون مبارز، برای خلق روشن و واضح توضیح داده شود.» (مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی، خرداد ۱۳۵۸، صفحه ۵۰).

در انتها باید بگویم: «وای بر من، گر تو آن گم کرده ام باشی!» راستال

انسان حیوانی اجتماعیست که از تکامل طبیعی جانوران دیگر بوجود آمده است. وجه تمایز اصلی این موجود با حیوانات همانا قوه تفکر اوست. انسان بخرد به اقتضای شرایط محیطی با اکتساب خواص التزامی و بعضاً اختیاری، با مفاهیم بفرنج از جمله «فرهنگ» روبروست. فرهنگ جامعه بشری نه از سرشت تغییرناپذیر انسانی و نه از محیط طبیعی او سرچشمه گرفته، بلکه این جوامع بشری هستند که به او طبعی اجتماعی و به ظاهر تغییرناپذیر اعطا کرده و محیط طبیعی و ارگانیسمی را به زیر سلطه ای او در آورده اند. فرهنگ عصاره ای زندگی اجتماعی است که در تمام افکار، امیال، اخلاق و الفاظ ما منعکس می شود. حتی در اطور و حرکات گوناگون چهره ما، راه دارد. لذا زندگی را بسط داده و خود نیز بسط می یابد.

فرهنگ، همچنین مبین اخلاق و رفتار انسان، در فراز و نشیب های اجتماعی اوست، در نتیجه اخلاق و رفتار حاصله از این فرهنگ در خدمت منافع اجتماعی متضاد قرار گرفته و ماهیت طبقاتی به خود می گیرد.

اخلاق و رفتار غیر انسانی که با تحقیر، فحاشی و سرزنش دیگران عجین شده باشد عملاً به سدی در مقابل رشد فرهنگ و شخصیت افراد جامعه بشری تبدیل شده و بسان دیوار چینی به سر راه رشد و تحول مبارزه ی طبقاتی قد علم می کند.

این گونه اخلاق و رفتار منفی که یکی از میراث های جامعه ی برده داری اولیه هستند، به رشد ناقص الخلقه خود در جوامع سرمایه داری حاضر ادامه داده و بوسیله ناقلین خرده بورژوا شکل بسیار حادث تر به خود می گیرند.

ریشه کن کردن کامل این گونه رفتار ناشایست کار آسانی نیست، چرا که علاوه بر تشدید آن توسط جوامع طبقاتی، ریشه در مسایل عمیق روانی دارد. این مسایل روانی که به شکل عادت رفتاری در ناقلین این بیماری اجتماعی ظهور می کنند، محصول محیط های اجتماعی و ایس مانده و بی فرهنگ هستند.

البته باید توجه داشت که «ابعاد گوناگون آگاهی بشر، بطور موازی و هم طراز تکامل نمی یابد. این روند تدریجی است؛ روان بشر بسیار محافظه کار بوده و تغییرات ضروری که بر اثر خواست ها و فشار های اجتماعی در آن پدید می آیند، اول آن نقاطی از ذهنیت را تحت تاثیر قرار می دهند که با آن مطلب سرو کار دارند.»

اما راه درمان چیست؟

الف) اولین راه درمان فرد ناقل به بیماری بی فرهنگی، پرورش همه جانبه ابعاد آگاهی و

«خرده‌بورژوا» از نوع وطنی را بشناسیم!

خرده بورژوا از نوع وطنی، موجودیست که تفکرات پسترو و عقب‌افتاده‌ی خویش را با رنگ و لعابی از کلمات وزین، تزئین کرده است. این موجود، یادآور انسان کله‌طاسی است که کلاه گیس بلندی به سر کرده و در برخورد با انسان دیگر که موی کوتاه‌تری واقعاً را داراست، مدعی می‌شود: «چرا موهایت را کوتاه نگاه می‌داری؟»

خرده‌بورژوا وطنی، جملات گنده‌ی انقلابی یا همان کلاه گیس‌اش را بخاطر نشان ندادن ضعف و تهی بودن نظراتش به کار می‌گیرد. کارهای او تابع عادت و شور در دوران جوانی، که با گذر زمان به مشغولیات در دوران پیری، تغییر ماهیت می‌دهد. شعار خرده بورژوا وطنی بسیار گویاست:

«کمتر کار کنم، بیشتر حرف بزنم و امتیاز افزون‌تر از بقیه را نصیب خویش سازم» او بعزت عدم برش از تشریفات یک زندگی مادی، با خلق تنگ و گاه‌آ سرگردان، زمانی در کنار جریان پیشگام و در زمان دیگر به دشمنی و در مقابل آن، صف‌آرایی می‌کند.

اخلاق خرده‌بورژوا وطنی بسیار به دور از پیش‌بینی است؛ زمانی، او سعی دارد با هیبتی مستقل‌نما در مقابل کار دسته‌جمعی و کارساز قد علم کرده و با چوب لای چرخ گذاشتن حرکت‌های برنا، عملاً جمعیت فعال را منفعل نماید؛ و زمانی دیگر، در حکم یک سازمانده از عدم همکاری دیگران به خود می‌پیچد.

این موجود عجیب و غریب، شمایل‌گریه و رفتار خودخواه و تک‌رو را داراست که تنها راه حل مسایل را در وجود انزواطلب خویش می‌یابد.

خواص منفی «خودمحوربینی» و «منحصر بفرد» بودن در این موجود سبب گشته که به قول «گورکی» در هر عروسی داماد و در هر تشیع جنازه حکم فقید را بازی کند.

خرده بورژوا وطنی به هر واقعه و هر کسی با شک و تردید نگرسته و این مساله سبب می‌شود که او عملاً وجود رهبران واقعی جنبش و نیروی بلقوئ جمعیت در حال مبارزه را مطرود و به سُخره گیرد.

خرده بورژوا وطنی بر خلاف نظیر فرهنگی‌اش، اگر هر نظری را مخالف بافته‌های خود باید با مهرهای چون «چپ‌رو»، «تصورات ناپخته و جوان» و «کم تجربه» و غیره سعی می‌کند به صورت علنی به سرکوب مخالفانش بپردازد. بدون شک این طرز تفکر از نوعی اندیشه‌های پوسیده و اعتیاد یافته سرچشمه

می‌گیرد.

حال با کسب آگاهی از علایم این بیماری و شناسایی افراد مبتلا به آن، سعی کنیم دارویی برای آن بیابیم؛ چراکه عدم درمان، ما را با یک پیکر قانقارایی مواجه خواهد ساخت!

د. حاتمی ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۹

گزارش یک پیکت حمایتی از دانشجویان دستگیر شده

شنبه ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۹، به فراخون «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران» (لندن)، بالغ بر ۷۵ نفر از نیروهای مترقی و آزادیخواه، در مقابل سفارت حکومت اسلامی در لندن اجتماع کردند. آنان در این پیکت، حکم اعدام چهارتن از دانشجویان را محکوم نمودند.

فراشد انقلاب

مجموعه از عکسهای قیام دانشجویان در تهران، «فراشد انقلاب»، مجموعه عکسهای زیبایی است که از حماسه‌ی قیام دانشجویی داخل کشور، برداشته شده است. این تصاویر تمامی بروی یک «فلای دیسک» قرار دارد و شما با دستورالعمل بسیار ساده‌ی که به همراه این فلای برایتان ارسال می‌شود، می‌توانید به راحتی این تصاویر حماسه‌برانگیز را ببینید. این فلای با هزینه ارسال فقط ۳ پوند می‌باشد.

منشور

«کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران»

۱ - به منظور پشتیبانی از مبارزات مردم ستم‌دیده و تحت استثمار ایران بر علیه جمهوری اسلامی، «کمیته دفاع از مبارزات مردم ایران» در لندن تشکیل می‌شود.

۲ - این کمیته سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی را شرط ضروری تضمین هرگونه بهبود اساسی در حقوق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم ایران می‌داند و دفاع از تمامی جناح‌ها و گروه‌بندی‌های درونی رژیم اسلامی را قویاً محکوم می‌کند.

۳ - این کمیته در دفاع خود از مبارزات اعتراضی مردم تحت ستم و استثمار ایران از حقوق و مطالبات اساسی از قبیل: حق آزادی بی‌قید و شرط بیان، اندیشه و قلم، تشکل و اعتصاب، برابری کامل حقوق زنان و مردان در کلیه زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، آزادی فوری و بی‌قید و شرط همه زندانیان سیاسی، جدایی دین از دولت، حقوق اقلیت‌های ملی و مذهبی، لغو ترور، شکنجه و

مجازات اعدام، آموزش و بهداشت رایگان، حق کار برای همه و ... دفاع کرده و آنها را مبنای تعیین شعارها، فعالیت‌ها و خواسته‌های خود قرار خواهد داد.

۴ - این کمیته وظیفه خود می‌داند که با انعکاس و پخش اخبار مبارزات و شرایط زندگی مردم ایران، جلب همبستگی بین‌المللی از احزاب، نهادها، اتحادیه‌ها و شخصیت‌های مترقی و دموکراتیک در خارج کشور، و بالاخره سازمان‌دادن کمپین‌ها و اکسیون‌های حمایتی به دفاع از مبارزات مردم ایران یاری رساند.

۵ - مجمع عمومی، سازمان پایه‌ای کمیته است:

الف) مجمع عمومی هر شش ماه یکبار تشکیل می‌شود. این مجمع می‌تواند در نشست‌های خود و بنا به نیازهای جاری و فعالیت‌های موجود، مسئول یا مسئولانی را برای پیشبرد فعالیت‌های کمیته تعیین کند. حدود اختیارات و شرح وظایف این مسئولین را هر بار مجمع عمومی تعیین خواهد کرد.

ب) کمیته می‌تواند در مواقع ضروری مجمع عمومی فوق‌العاده تشکیل دهد.

ج) هر گونه تغییر و اصلاحی پیرامون منشور به عهده مجمع عمومی است.

پیشنهاد یا پیشنهادی موجود برای اصلاح بندهای منشور، حداقل یکماه قبل از مجمع عمومی باید به صورت کتبی برای اعضا کمیته ارسال شود.

۶ - هر فرد ترقیخواهی که اصول و مبانی کمیته را قبول کند می‌تواند به عضویت این کمیته درآید.

عضویت در این کمیته فردی است ولی سازمانها، احزاب و نهادها می‌توانند به نحوی که مایل باشند حمایت و پشتیبانی خود را از فعالیت‌های کمیته ابراز کنند.

۷ - شرکت همه تشکلهای و نهادهایی که مبانی سیاسی آنها در تخالف و تعارض با مبانی این منشور نباشد در کلیه فعالیت‌های کمیته بلامانع است. چنین احزاب و نهادهایی می‌توانند با حمل شعارها و مطالبات خود به طور مستقل در اکسیون‌های اعتراضی که از طرف کمیته برگزار می‌شود شرکت کنند.

تبصره: کلیه تشکلهای و نهادهایی که به نحوی از انحاء با دو رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی همکاری داشته‌اند نمی‌توانند به عضویت این کمیته درآیند و در فعالیت‌هایش شرکت کنند.

کارگر سوسیالیست

نشریه

اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران

سردیر: م. رازی

همکاران: سارا قاضی، مراد شیرین،

بیژن سلطانزاده

شماره ۶۸ - سال نهم - مهر ۱۳۷۸

«اتحادیه سوسیالیست‌های انقلابی ایران»

«کارگر سوسیالیست»

بر روی اینترنت

[http://members.aol.com/](http://members.aol.com/KARGAR2000/IRSL.htm)

KARGAR2000/IRSL.htm

به زبان فارسی و انگلیسی

آدرس پست الکترونیکی Email

«کارگر سوسیالیست»

KARGAR2000@aol.com

I.R.S., P.O.BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS, EN6 1LE,
ENGLAND.

- صفحات این نشریه بر روی مبارزان جنبش کارگری سوسیالیستی باز است.
- تنها مقالات با امضای «هیئت مسئولان» منعکس کننده نظریات «اتحادیه» است.
- هیئت تحریریه در اصلاح مقالات رسیده آزاد است.

بهای اشتراک سالانه:

اروپا معادل ۱۲ پوند

سایر نقاط معادل ۳۰ دلار

حواله پستی به نام و نشانی بانکی:

IRS, Nat West Bank,

(60-17-49)-A/C:13612271

181 Darkes Lane, Potters Bar

Herts EN6 1XT, ENGLAND.

بهای تک شماره معادل یک پوند

اهداف و مطالبات ما

■ سرنگونی رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران و نابودی حاکمیت سرمایه، از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه در راستای استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاری و دموکراسی کارگری.

■ تشکیل «جمهوری شورائی» در راستای برقراری حاکمیت شوراهای کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها دولت پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

■ احیای حزب پیشتاز انقلابی همراه با پیشروی کارگری در ایران، از طریق ایجاد و گسترش هسته‌های کارگری سوسیالیستی و کمیته‌های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

■ ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع در راستای تحقق اقتصاد با برنامه بر اساس مدیریت کارگری.

■ ایجاد و گسترش تشکلهای مستقل کارگری متکی بر دموکراسی کارگری.

■ دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل (وظیفه کمونیست‌های ملل تحت ستم تشکیل حکومت کارگری و دهقانی و مبارزه با هر گونه انحرافات ناسیونالیستی است).

■ لغو حکم اعدام، و رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام.

■ دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی بر ارگان‌های خود-سازماندهی زحمتکشان (در صورت غیاب شوراهای سراسری کارگری و دهقانی).

■ احیای حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی، برای سرنگونی سرمایه‌داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلاب به جامعه کمونیستی.

■ تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت.

■ دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

ناصه به رهبران احزاب "نبرد کارگر" و اتحادیه کمونیستهای انقلابی" فرانسه در پارلمان اروپا

رفیق آرلت لاگوئیه و رفیق آلن کریون عزیز، از آنجائیکه من هرگز این فرصت را پیدا نکردم که موفقیت شما را در انتخابات تبریک گویم، لذا از اینکه اتحادیه این فرصت را بمن داد تا این نامه را خطاب شما بنویسم، بسیار خوشحالم. کار کردن در درون یک سیستم سرمایه داری برای رسیدن به اهداف سوسیالیستی خود، کار ساده ای نیست. بهمین دلیل اگرچه کار شما بسیار دشوار است، اما اهمیت آن تنها عطف به طبقه کارگر کشور خودتان ندارد، بلکه چشمهای کارگران و مردم زیر خفقان در سطح جهانی شما است.

لذا من در اینجا بنمایدگی از طرف سازمان خود از شما خواهش میکنم که صدای ما را در حمایت و همبستگی با وضعیت دانشجویان ایرانی بگوش اعضای پارلمان اروپا برسانید.

همانطور که قطعاً آگاه هستید، از آن شب حمله وحشیانه نیروهای رژیم به دانشجویان در خواب خوابگاه دانشگاه تهران تا کنون خیلی ها کشته، دستگیر یا ربوده و شکنجه شده اند. خیلی از کشته شدگان حتی فرصت دفاع از خود را نیافتند. وضعیت ربوده شدگان و محل آنها هنوز هم نامشخص میباشد. دستگیر شدگان را در این میان میدانیم که به فجیع ترین و غیر انسانی ترین وضع قابل تصور شکنجه کرده اند. رها شدگان از زندان را کور، با استخوان ترقوه و سایر استخوانهای شکسته بدن و در رفتگی مفاصل دیده و گزارش کرده اند. سپس در برابر آزادیشان آنها را مجبور میکنند که در دستگاه های خبری رژیم اعلام پشتیبانی از اعمال "جنایتکارانه" خود بنمایند. بدنبال بررسی پرونده برخی، آنان را بدوره های طولانی زندان محکوم کرده اند.

اما با تمام این شرایط رژیم اسلامی ایران در پی باز شدن سال تحصیلی، اول مهر، هراسی از دانشجویان در دل دارد. انواع و اقسام گروه های انتظامی و امنیتی رژیم در سطح شهر های بزرگ بخصوص شهرهای دانشگاهی پراکنده اند. در کوچه و خیابانهای تهران انگار بوی حکومت نظامی بمشام میرسد.

علاوه بر این، رژیم اسلامی ایران از روز اول به کنترل خطهای تلفن و فاکس مبادرت نمود.

اما کنترل سیستم نو پای اینترنت کار ساده ای